

تحقیق حج بیت الله الحرام

فهرست

.....
مقدمه ۴

..... **التَّحِيَّاتُ**

حج؛ ذوب کردن بُعد فردی شخصیت ۷

حج؛ جهتی صحیح برای شیداییِ انسان‌ها ۹

حج؛ تحقق بالفعلِ رو کردن به قبله ۱۰

چرا باید به حج برویم؟ ۱۳

حج؛ قدم گذاشتن در جایگاه انبیاء و ملائکه ۱۸

مقام ذات ۱۹

حج؛ جمع مزد در تجارت خانه بندگی ۲۱

حج؛ بهره‌مندی از مغفرت خدا ۲۵

حج؛ نشانهٔ اسلامیت و پناهگاهی امن ۲۶

حج؛ ادای حق خدا، و نزدیکی به خدا ۲۷

روگرداندن از حج کفر است ۲۷

هر چه می‌توانید، حج بروید ۲۹

.....
حج؛ جهت‌گیری به عالم نور ۳۲

بهترین مکان و بهترین زمان ۳۵

میقات ۳۸

حج عبادتی بزرگ ۴۰

حقیقت حج بیت الله الحرام ۳

باز یاد خدا..... ۴۳

آمادگی برای توحیدی شدن..... ۴۴

بخش ۱: سرّ مناسک عمره حج تمتّع..... ۴۷

احرام..... ۴۷

تلبیه یا لَبَّيْكَ و پاسخ خالصانه به خدا..... ۴۹

دخول به مسجدالحرام..... ۵۰

بخش ۲: سرّ مناسک حج تمتّع..... ۵۴

حج تمتّع..... ۵۴

توصیه‌های امام صادق علیه السلام به سالک حج بیت الله..... ۶۱

بخش اول: حج اهل طریقت..... ۶۵

حقیقت حج تمتّع..... ۶۷

بخش دوم: حج اهل حقیقت..... ۶۹

حج تمتّع..... ۷۰

بسم الله الرحمن الرحيم

چون احساس شد برادران و خواهران ایمانی تمایل دارند که از این عبادت بزرگ بهره‌ای بیشتر نصیب خود کنند و در این راستا از این حقیر درخواست داشتند که عرایضی داشته باشم، لذا بنده را برانگیخت تا به کمک سخنان علمای بزرگ و عرفای عالی قدر؛ نوشته‌ای تهیه نمایم که «ره توشه» آن عزیزان باشد، تا در هر منزل از منازل این سفر همراهشان باشد و قبل از انجام هر عمل علاوه بر توجه به رعایت دقیق دستورات فقهی آن عمل، که فقهای گرانقدر در این راستا کمک کرده‌اند، به مسائل قلبی آن نیز توجه کنند و ان شاء الله آداب قالبی و آداب قلبی را با هم متحد نمایند تا به بیشترین نتیجه ممکنه از این سفر روحانی نایل آیند. در این راستاست که تأکید می‌کنیم حجاج عزیز این نوشتار را همراه خود داشته باشند و قبل از هر منزلی از منازل مناسک، به آن توجه لازم را بنمایند.

مبحث دومی که به امید نتیجه برای سالک بیت‌الله تدوین شده، مبحث «وظیفه حجاج پس از بازگشت از حج و وظیفه مردم نسبت به حجاج» را پیشنهاد می‌کنیم حجاج عزیز قبل از سفر به حج آن را مطالعه کنند تا

إن شاء الله متوجه شوند چه وظایفی پس از برگشت به عهده دارند و سعی کنند در هنگام اعمال حج خود را برای آن وظایف تجهیز کنند، و هم مطالعه دوباره آن نوشته را بعد از برگشت از سفر حج توصیه می‌کنیم تا مشخص شود چه برکتی را می‌توانند وارد زندگی خود کنند.

فصل اول،

حج در منظر امام الموحدين علی علیه السلام

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آخرین فراز خطبه اول نهج البلاغه، بحثی راجع به حج می‌فرماید که اگر کل خطبه را التفات بفرمایید، می‌بینید که در این خطبه یک جمع‌بندی و یک جامعیتی از عقاید دینی مطرح شده و بر همین اساس شایسته است علاوه بر توجه و دقت بر روی تعبیرهای خاصی که حضرت راجع به حج می‌کنند، اساساً ما جایگاه حج را در مبانی عقیدتی خودمان بشناسیم.

حضرت می‌فرماید: «وَفَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ، الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَامِ، يَرِدُونَهُ وُرُودَ الْأَنْعَامِ، وَيَأْلَهُونَ إِلَيْهِ وُكُوهَ الْحَمَامِ». یعنی ای انسان‌ها! خداوند بر شما حج خانهٔ پر حرمت خودش را واجب کرده است. این بیت‌الله‌الحرام یک نحوه وجود و شخصیتی دارد که خدا این‌طوری قرار داده است که؛ «جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَامِ» آن محل را قبله همه انسان‌ها قرار داده.

«يَرِدُونَهُ وُرُودَ الْأَنْعَامِ»؛ مردم مثل حیواناتی که بدون هیچ رسم و اسم و شخصیت خاص و بدون هیچ یال و کوپالی به یک جایی وارد می‌شوند. به بیت‌الله‌الحرام، به همان صورت بی‌نام و نشان وارد می‌شوند. یعنی بیت‌الله‌الحرام

یک قبله همگانی است که انسان‌ها هر کدام با شخصیت همگانی خود با آن روبه‌رو می‌شوند.

شما یک شخصیت همگانی دارید و یک شخصیت فردی. شخصیت فردی تان مشخص است؛ نسبت شما به شهرتان، به کشورتان، به خانواده تان شخصیت فردی تان را شکل می‌دهد. مثلاً در کشور

فارسی زبان، لیسانس ادبیات فارسی داشتن معنی می دهد. حالا اگر اصلاً زبان فارسی وجود نداشت، لیسانس ادبیات فارسی معنی نمی داد. شما در این شهر، مغازه ای دارید، یا پدر شما شهرتی دارد، این مغازه و این پدر وقتی در این شهر است، برای شما دارای پُز هست. حالا اگر به شهر دیگری رفتید، دیگر نمی توانید با مغازه تان و یا با شهرت پدرتان پُز بدهید، چون آن جا شما هیچی ندارید. شخصیت های فردی انسان را نسبت ها ایجاد می کند. برای این که انسان کلاه سرش نرود و از وهمیات آزاد شود، یک جا باید باشد که تمام این نسبت ها از بین برود تا بتواند خودش را بیابد.

تعبیر حضرت نیز همین است؛ «يَرِدُونَهُ وُرُودَ الْأَنْعَامِ» یعنی وارد می شوند در بیت الله، چون وارد شدن حیوانات. این جا حضرت نخواسته اند موضوع را سبک کنند، بلکه منظور معنای خاصی است که در گله حیوانات می توانیم دنبال کنیم. یک مجموعه گوسفند که به یک جا وارد می شوند، فقط گوسفندند. مثلاً این گوسفند از فلان نژاد است، آن گوسفند خیلی باهوش است، پدر آن گوسفند وضع مالی خوبی دارد؛ دیگر اصلاً این نسبت ها معنی نمی دهد. فقط گوسفندند، فرقاشان چیست؟ هیچی، فقط گوسفندند. در گوسفندبودن فرق ندارند. حضرت می فرماید: به این صورت کعبه، قبله همه انسان ها شد، حالا خیلی نکته دارد.

همین جا یادتان باشد؛ در واقع شما وقتی به مکه می روید، تحقق قبله ای را که سال ها به آن توجه پیدا کرده اید، بالفعل می کنید. شما هر روز در هر نمازی به مکه می روید؛ همه، بی اسم و رسم، چون گله ای از گوسفندان، به مکه می روید. همه، نه فقط آنهایی که به وسیله ماشین و هواپیما به مکه

می‌روند. در موسم حج، آنهایی که در مکان مکه رفتند، این به مکه رفتن هر روزی خود را بالفعل می‌کنند، یا بگو تحقق عینی تری برای قبله خود به وجود می‌آورند. برای همین هم در قرآن می‌فرماید: «هر کس حج بیت الله را قصد نکند، کافر است» که بحث آن این شاء الله خواهد آمد.

پس دوباره دقت کنید؛ نگاه امیرالمؤمنین علیه السلام به حج را یک نگاه خاص ببینید. می‌فرماید: «وَجَعَلَهُ قِبْلَةً لِلنَّاسِ»؛ آن بیت الله الحرام، قبله همه است. حالا «قبله است» یعنی چطور؟ «بِرُدُونِهِ وَرُودِ الْأَنْعَامِ» وارد می‌شوند، مثل وارد شدن حیوانات، گوسفندان بی‌شکل و بی‌اسم و بی‌رسم.

چون حضرت علیه السلام می‌خواهند برای ما موضوع را خوب روشن کنند، تعبیر را یک طور دیگر می‌گویند: «وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ الَّذِي تَرْتَابُونَ وَأَلَّا تَكُونَ لَكُمْ آيَاتٍ يَتَذَكَّرُ أُولَى الْأَلْبَابِ» و «وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ الَّذِي تَرْتَابُونَ وَأَلَّا تَكُونَ لَكُمْ آيَاتٍ يَتَذَكَّرُ أُولَى الْأَلْبَابِ»

می‌شوند به سوی بیت الله الحرام، مثل پناه آوردن کبوتر به سوی لانه؛ و لانه الْحَمَامِ. «واله» یعنی دل‌بستگی و شیدایی و دل‌سپردن و پناه گرفتن. شما خودتان هم که می‌گویید «لا إله إلا الله»، یعنی آغوش حضرت حق تنها جایی است که من به طرف آن باید شیدا بشوم. حال حضرت می‌گویند: خدا؛ کعبه را برای هر کسی قبله قرارداد تا هر کسی مثل پناه آوردن کبوتر به لانه، شیداوار به کعبه پناه ببرد. چرا؟ اجازه بدهید اول روشن شود چطور، بعد معلوم می‌شود چرا.

در واقع یک حج بالفعل داریم و یک حج مُتَعَيِّن (

) . ما هر روز از طریق نماز حج

می‌رویم، یعنی قلبمان را به طرف بیت‌الله‌الحرام سیر می‌دهیم. چطوری سیر می‌دهیم؟

بی‌اسم و رسم؛ فقط خودمان، نه پُستمان، نه پُزمان، نه نسبت‌هایمان، خودمان به حج بیت‌الله‌الحرام سیر می‌کنیم. اما یک وقت است که این سیرِ قلبی را در خارج از طریق اعضاء و جوارح خود محقق می‌کنیم. این محقق کردنش، همان است که در ماه ذی‌الحجه اگر راه برایمان باز باشد و امکان آن باشد باید برویم. و اگر شرایط رفتن از نظر امکانات فراهم باشد و بدون دلیل نرویم، این سیر هر روزه ما دروغ بوده‌است.

آیه ۹۷ سوره آل‌عمران می‌فرماید: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» یعنی خدا واجب کرده‌است بر مردم قصد و سفر کردن به سوی بیت‌الله را برای هر کسی که راه انجام آن حج برایش هست. معلوم است که این همان تحقق خارجی است. بعد می‌گوید: «وَمَنْ كَفَرَ» یعنی هر کس که بیت‌الله را اراده نکرده باشد و به کلی قصد بیت‌الله نکرده باشد، خودش بدبخت شده‌است. یک وقت قصد کرده‌است ولی راه برایش باز نیست و امکان انجام حج را ندارد، قصد بیت‌الله محقق شده‌است، اما تعین خارجی‌اش محقق نشده‌است. حالا اگر کسی اصلاً دلش در طلب بیت‌الله نیست؛ «وَمَنْ كَفَرَ، فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» یعنی کسی که کافر شد به انجام دادن فریضه حج، مشخص است که خداوند از همه عالم بی‌نیاز

است، پس خود این فرد ضرر کرده و از خدای غنی بی‌نیاز فاصله گرفته‌است. ان شاء الله بعداً در این مورد بیشتر بحث می‌کنیم.

ممکن است ایراد بگیرید آیا می‌شود کسی قصد حج بیت‌الله بکند ولی در خارج به جهت نبودن امکانات، آن حج برایش واقع نشود و باز برایش اشکالی نباشد و با سیر قلبی خود هر روز حج به جا آورده، با این‌که این حج در خارج تحقق نیافته؟ برای روشن شدن این اشکال خوب است مقدماتی را عرض کنیم. خداوند کل عالم را در مقام علم خود، بالفعل دارد بعد آنچه را که در علم خودش بود، مُحَقَّق کرد به تحقُّق خارجی. پس تحقُّق و موجودیت دو مرحله دارد؛ یکی را می‌گوییم «متعیّن به تعیّن خارجی»، یکی را می‌گوییم در علم خدا موجود هست ولی در خارج متعیّن نشده‌است. چون خداوند علمش را از بیرون به‌دست نیاورد؛ یعنی این‌طور نیست که خدا چیزی را ببیند و بعد از دیدن، به آن چیز عالم شود. نه؛ موضوع برعکس است، خدا اول به آن چیز علم دارد، سپس آن را خلق می‌کند، یعنی مطابق علمش به هر چیز، آن چیز را خلق می‌کند. چون علم خدا «فعلی» است؛ یعنی در علم حضرت حق هر شییی هست، بعداً اگر شرایط خارجی اقتضاء کرد، در عالم خارج متعیّن می‌شود یعنی عینیّت خارجی پیدا می‌کند ولی علم ما «انفعالی» است؛ یعنی یک چیزی را می‌بینیم، بعد به آن چیز عالم می‌شویم.

شما در مسئله حج همین دو مرحله را دارید، چون سیر عبادی این‌گونه است؛ شما اولاً هر روز از طریق نماز در حج هستید، آن‌هم در حج بیت‌الله الحرام. یعنی بیت‌الله الحرام را قصد می‌کنید. یعنی با قلب خود سیر

می‌کنید؛ حالا اگر شرایطِ تعینش بود، متعینش می‌کنید و حتماً هم باید این تعین خارجی بخشیدن به حج را اراده بکنید. این حالت ما مثل علم خداست به هر چیزی قبل از تعین خارجی آن چیز، که آن چیز تحقق علمی در نزد خدا دارد، هر چند تحقق خارجی ندارد.

خداوند الآن دهمین فرزند مرا به تعین خارجی خلق نکرده‌است، یعنی شرایط برای تعین خارجی او نیست. برای این که باید ابتدا نه فرزند از من به وجود بیاید تا شرایط تحقق خارجی فرزند دهمی فراهم شده‌باشد. همین طور که فردا را خدا متعین نکرده‌است، چون تحقق آن منوط به این است که خدا اول، امروز را خلق کند. نه این که خدا فردا را، فردا با یک اراده جدید خلق کند، وگرنه لازمه‌اش این است که خداوند در محل ذاتش دائم در حال تغییر باشد و دائم اراده‌های جدیدی بکند و این دیگر برای خدا یک نحوه نقص است. بزرگان ما می‌گویند: هر چه خلق شدنی است، خدا آن را به اراده اولیه خلق کرده است؛ چون قرآن می‌فرماید: «أمره واحد»؛ یعنی امر خدا واحد است و اراده‌های متکثر ندارد، اما تعینش در خارج به شرایط مربوط است.

عین این مسأله در حج است؛ آری استطاعت شما، موجب تعین خارجی حج است. اما اگر از همان اول قصد بیت‌الله‌الحرام نکنید، کافرید. حج یعنی همان قصد، یعنی قصد بیت‌الله‌الحرام باید بکنید. هر کس قصد بیت‌الله نکند، کافر است.

شما امروز صبح که بلند می‌شوید، چه چیزی را قصد می‌کنید؟ قصد بیت‌الله می‌کنید. حالا اگر راه حرکت شما به سوی آن باز باشد، می‌روید.

اگر راه باز نباشد، خودتان با سیر قلبی می روید. اگر راه باز باشد، تئتان هم با شما می آید. منتها تحقق خارجی اش به شرایط است، قصد بیت الله الحرام به اراده است. خدا یک اراده کرد، عالم خلق شد. امروز و فردا، همان اول خلق شد، ولی تحقق خارجی اش به این است که امروز محقق بشود تا فردا هم محقق بشود. شما اگر حج بیت الله نکنید، اگر قصد بیت الله نکنید، نمازتان باطل است. چون به بیت خدا پشت کرده اید، و در واقع به خدا پشت کرده اید، و دیگر کل شخصیتتان دینی نیست، بلکه کافر است و لذا در آیه می فرماید: «مَنْ كَفَرَ».

پس با این توصیفات ان شاء الله آن اشکال برطرف می شود که آیا امکان دارد کسی که نتوانسته حج را در خارج، برای خود به تحقق خارجی محقق کند باز به حج بیت الله الحرام رفته باشد؟! روشن شد آری می شود؛ مثل تحقق شیء در علم خدا، که به واقع یک نوع تحقق است، هر چند اگر شرایط تحقق چیزی در خارج فراهم شود ولی محقق نشود، متوجه می شویم که در واقع علم نبوده و وجود علمی نداشته؛ پس اگر شرایط رفتن به بیت الله الحرام فراهم باشد و انسان به حج نرود، در واقع از اول در سیر قلبی هم به حج نرفته است.

حالا چرا باید به حج برویم؟ حضرت می فرمایند: «وَجَعَلَهُ سُبْحَانَهُ عِلْمًا لِنَوَاضِعِهِمْ لِعِزَّتِهِ وَ اِخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سُمَاعًا اَجَابُوا

إِلَيْهِ دَعْوَتُهُ وَصَدَّقُوا كَلِمَتَهُ». می فرمایند که خدا حج بیت الله الحرام را برای این نکات قرار داد:

۱- «عَلَامَةٌ لِّتَوَاضُعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ»؛ یعنی این حج، علامت تواضع هر کسی است در مقابل عظمت حضرت پروردگار؛ یعنی در زیارت بیت الله الحرام، عظمت پروردگار را می شود پیدا کرد و با انجام حج بیت الله الحرام، در مقابل آن عظمت تواضع کرد، و به واقع شرایط مکانی و زمانی طوری است که انسان متوجه آن عظمت می شود. علاوه بر این که انسان با پذیرفتن دستور خدا و حرکت به سوی بیت الله الحرام در واقع عظمت پروردگارش را پذیرفته است و لذا به جهت همین عظمت است که حاضر است مسیر طولانی و پرزحمتی را طی کند و حج به جا آورد و از این جهت هم هر حاجی عملاً نشان می دهد که در مقابل دستورات پروردگار عظیم، خاضع و متواضع است که پای در این راه گذارده و قبله هم همان بیت الله الحرامی است که محل نمایش عظمت حق است.

۲- «وَادْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ» ای امیرالمؤمنین! چرا ما باید حج بیت الله بکنیم و قبله مان بیت الله الحرام باشد؟ می فرمایند: «وَجَعَلَهُ سُبْحَانَهُ... إِذْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ» برای این که مردم در حج بیت الله الحرام، عزت حضرت پروردگار را اذعان و اقرار کنند، و قلب را متوجه مقام پر عزتی در عالم نمایند که اصل و اساس همه عزت ها است.

۳- «وَاخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سُمَاعًا أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ» و خداوند از طریق حج گزاری، انتخاب کرد از خلقش عده ای را که گوش شنوا دارند و دعوتش را اجابت می کنند. یعنی حالا که گفته است اگر می توانید به سمت

مکه راه بیفتید، آنهایی که راه می‌افتند «گوش شنوا دارند» یعنی می‌فهمند که این حرف حق است و روحیه پذیرش فرمان حق را در زیر این آسمان به نمایش می‌گذارند و خداوند هم چنین بندگانی را با نظر خاص می‌نگرد.

۴- «وَصَدَّقُوا كَلِمَتَهُ» و با حج بیت‌الله کلمه حضرت پروردگار را تصدیق می‌کنند و می‌رسانند که به واقع خداوند از طریق پیامبرش دستوراتی به انسان‌ها داده و ما با این اعمالمان چنین واقعه‌ای را تصدیق می‌کنیم.

گاهی یکی از مشکلات ما این است که دستورات دینی را به عنوان یک واقعیت تصدیق نمی‌کنیم، این یکی از بزرگترین مشکلات است و به این راحتی هم حل نمی‌شود. یعنی خیلی سخت است که کسی برسد به جایی که بپذیرد «کعبه‌رفتن، دور خانه خالی چرخیدن و از آن‌جا که شروع کرده‌است دوباره به همان‌جا برگردد»، چیز بزرگی است. هر چند ظاهرش چیزی نیست، برای همین هم عرض می‌کنم کار بسیار مشکلی است.

مثلاً این را خیلی راحت می‌توان پذیرفت که هزار تا آجر خریدیم یک ستون ساختیم، این چیزی است که همه‌اش پیداست؛ اندازه‌اش، شکلش، حجمش. حالا در حج چه کار کرده‌ایم؟! از این جا بلند شده‌ایم رفته‌ایم به آن‌جا، و برگشته‌ایم! در این خانه چه هست؟ هیچی. در منی و عرفات و مشعر چه کار کردیم؟ به ظاهر هیچی. ظاهر همه‌اش هیچی است، شما ببینید؛ در سعی بین صفا و مروه، هیچ کار ملموسی نیست، از این طرف به آن طرف دویدن، و باز برگشتن، از صفا شروع کردن و به مروه ختم

نمودن، ولی اگر توانستید ان شاء الله به لطف الهی برسید به جایی که چیزترین چیزها همین حج است، آن وقت بقیه عبادات آن هم معنی دار می شود، و در چنین حالتی است که به تعبیر حضرت علی علیه السلام نمایش تصدیق کلمه الهی خواهید شد.

وقتی شما می گوید: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ»، واقعاً چه می گوید؟! ظاهرش این است که: «بسیار بلند مرتبه است پروردگار اعلای من و من به حمد او مشغولم»؛ تمام شد و رفت. من هم دارم همین ذکر را در سجده می گویم، ظاهرش را ما زندگی ساز نمی دانیم. ولی اگر به واقع توانستیم جایش را در زندگی پیدا کنیم، می بینیم هیچ چیز، مهم تر از همین ذکر سجده در کل عمر نیست. عین همین مسأله در حج هست.

سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام به ما کمک می کند تا این سؤال برایمان بالأخره حل شود. فرمودند: «عده ای را که گوش شنوا دارند و دعوت او را اجابت می کنند، برای انجام حج انتخاب کرد.»

کسانی که «صَدَّقُوا كَلِمَتَهُ» یعنی قبول کردند که این دین راست می گوید و حرف خدا را می زند و حج بیت الله را تصدیق کردند. مگر این حج بیت الله چیست که تصدیق کردند؟!

می گویند یکی از بزرگان گفت: چندین بار حج رفتم ولی بعد که خداوند من را متوجه حقیقت حج نمود تازه متوجه شدم که حج نرفته ام. حج یک مسأله بسیار لطیف ظریفی است، برای همین هم خیلی مهم است و نقش اساسی در سرنوشت فرد و جامعه دارد؛ که اگر حج، تعطیل بشود دنیا آخر می شود. نگفتند اگر نماز تعطیل بشود دنیا آخر می شود. گفتند اگر

حج تعطیل بشود، دنیا آخر می شود. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت خود به حسنین «علیهما السلام» می فرماید: «اللَّهُ اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ لَا تُخْلَوْهُ مَا بَقِيْتُمْ فَإِنَّهُ إِنْ تَرَكْتُمْ لَمْ تُنَاطِرُوا» یعنی خدای را، خدای را، مواظب بیت پروردگارتان باشید، که تا هستید آن خانه بدون حج گزار نباشد. چراکه اگر حج تعطیل شود، دیگر کسی را فرصت ماندن روی زمین نمی دهند. یعنی بودن این عالم، به تحقق حج است. این حج چیست که این قدر حساس است؟! چه چیز لطیفی در این موضوع خوابیده است؟! مختصری از آن در مبحث () عرض شد که حج موجب تحقق بندگی خدا در کل جامعه انسانی می شود و هدف از بودن انسانها همان بندگی است و اگر شرایط بندگی خدا در روی زمین بکلی از بین برود، کل زمین از بین خواهد رفت.

پس دوباره به جمله امیرالمؤمنین علیه السلام توجه کنید؛ می فرماید: عده ای را خدا انتخاب کرده است که اینها می پذیرند حج خدا را انجام بدهند. «می پذیرند» یعنی چه؟! پس معلوم است یک چیز پیچیده ای است، همه نمی پذیرند، بلکه به خاطر انگیزه های دیگری حج می روند. اگر براساس انگیزه هایی که خدا تعیین نکرده است بروند، در واقع حج نرفته اند. مثل این است که خدا درباره نماز گفته است: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»؛ انگیزه باید این باشد که به یاد خدا نماز بخوانیم. حالا اگر با انگیزه دیگری نماز بخوانی، نماز نخوانده ای، انگیزه نماز را خدا باید تعیین کند، که خودش دستورش را داده است و در انجام حج بیت الله الحرام هم می فرماید: خداوند

می‌خواهد آنهایی را که نمونه‌های پذیرش حکم خدا و عامل تصدیق کلمه الهی هستند به نمایش بگذارد.

حالا حضرت خودشان یک کمی برای روشن شدن مسئله کمک می‌کنند و می‌گویند: «وَوَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ وَتَشَبَّهُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بَعْرُشِهِ». یعنی خداوند یک عده‌ای را انتخاب کرد که بیایند در این دنیا پا جای پای پیامبران بگذارند.

پس از طرفی معلوم است که مقام پیامبر یعنی «مقام عبودیت کامل پروردگاری». ارزش پیامبران و مقام حقیقی‌شان، مقام «عبدۀ» است و بعد «رسولۀ» و رسول بودنشان هم که مال خداست، مال خودشان نیست، مثل مرد بودن من است. البته باید یک بزرگواری‌های خاصی داشته باشند که مقام پیامبری را به آنها داده باشند، که آن بزرگواری خاص نیز همان «عبدۀ» است. پس در طواف کعبه، برای حاجی مقام «عبودیت» با پا جای پای انبیاء گذاشتن محقق می‌شود که این نکته بسیار با ارزشی است و با این کار انسان معنی خودش را در این دنیا و آن دنیا پیدا می‌کند.

نکته دوم این که می‌فرماید: و شیهه ملائکه‌ای بشوند که اینها طواف کننده‌های عرش خدایند. در روایت هست که؛ از امام معصوم پرسیدند: چرا این خانه مکعب است؟ فرمودند: برای این که بیت المعمور که مقام غیبی و برزخی و ملکوتی این خانه است، مکعب است - خیلی هم روایت پیچیده و سنگینی است - مکعب بودن و چهار رکن داشتن در عالم

تجرّد یعنی ظهور اسماء چهارگانه «سبحان الله» و «الحمد لله» و «لا اله الا الله» و «الله اکبر» که مقام عرشِ بیت المعمور است، یعنی بیت المعمور که مقام برزخی کعبه است، یک مقام عرشِ و باطنی دارد که آن مقام، محلّ تجلّی این اسماء الهی است و حاجی با زیارت کعبه به مقام بیت المعمور منتقل می شود و از مقام بیت المعمور به مقام عرش منتقل می شود و در آن جا با اسماء الهی روبه رو می گردد و در واقع با زیارت کعبه، به ملاقات پروردگارش رفته است. پس حالا معلوم است که این مکعب بودن کعبه پیام دارد؛ هر سطحی از آن خبر از یک ظهور غیبی می دهد. ما که به طواف این کعبه می گردیم، در واقع در جایی قرار گرفته ایم که جای حقیقی اش جای ملائکه است، در حالی که آن جا ملائکه به طواف کعبه حقیقی می گردند، و شما در طواف همانند ملائکه می شوید.

تجلّی اسماء چهارگانه الهی به صورت عرش

تجلّی عرش به صورت بیت المعمور

تجلّی بیت المعمور به صورت کعبه

این کعبه؛ ظهور آن کعبه است. حالا «به گرد کعبه می گردید» به چه معناست؟ به معنای این است که جای ملائکه قرار می گیرید. چرا فکر می کنید نمی توانید؟! ما که بُعد اصلی ما - که همان مقام تجردمان باشد - ملک است؛ پس چرا فکر می کنیم نمی توانیم همانند ملک به گرد بیت المعمور بگردیم؟ یکی از مفسرین عزیز، خیلی خوب می گویند؛ در

قرآن هست که کفار گفتند که ای پیغمبر! چرا تو ملک نیستی؟! دو تا بحث است؛ یک بحث این است که اگر ملک بودم شما باید ملک باشید، یک بحث هم این است که او ملک هست تو نمی بینی، منتها ملک وسیعی است. پیامبر ﷺ که ملک تر از همه ملک هاست. چون هر ملکی، ظهور اسمی از اسماء الهی است؛ یکی ظهور اسم سُبُوح است، یکی ظهور اسم قُدُوس است، یکی ظهور اسم مُحیی است، و دیگری ظهور اسم مُمیت است. پیامبر ﷺ، جامع همه این اسماء است پس ملک تر است. پس هر انسانی به اعتبار این که انسان است و آدم است و «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، یعنی همه آن اسماء را دارد به راحتی می تواند جای ملک قرار بگیرد، آن هم در مقام جامعیت همه ملائکه.

حالا همین جا روشن می شود که «از چه جهت خانه کعبه خالی است»، و «از چه جهت طواف خالی است»، آری از جهت تعین و ظهور محسوسات، هم خانه خالی است و هم طواف، یعنی از نظر بدن من؛ هفت بار که به گرد خانه می گردم، بدنم در آخر همان جایی است که اول بوده است و نیز از نظر بدن؛ من می روم حج و دوباره از نظر بدنی برمی گردم خانه مان! ولی بناست در حج یک بُعد دیگر به کاربفتد و آن بُعد است که محتوا به دست می آورد، عین همین را شما در رکوع و سجودتان باید به دست بیاورید؛ تا تشبیه به حقیقت عالم پیدا بکنید و خدایی شوید و از جسمانی بودن آزاد شوید. مگر حقیقت عالم این نیست که خدای عالم منزّه است از هر نقصی؟! این هیچ شدن در عالم محسوس را هم که شما در رکوع و سجود و حج تکرار می کنید، پس شما دارید

بیشتر به حقیقتِ عالم نزدیک می شوید تا نزدیک شدن به عالم محسوسِ چشم پر کن . چرا شما می خواهید در این عالم چیزی باشید؟! بیایید تمرین کنید تا نه چیز باشید، تا رکوع باشید، نه چیز باشید تا سجده باشید با نه چیز شدن، سجده شما محقق می شود. تا هنوز برای خود کس هستید؛ نمی توانید سجده کنید. برای همین هم می شود گفت اگر حج را - بفهمیم، این اذکار معنای خاص خودش را می دهد.

حضرت در ادامه تبیین حج می فرمایند: «وَيُحْرِزُونَ الْأَرْبَاحَ فِي مَتَجَرِّ عِبَادَتِهِ». می گوید: خداوند حج بیت خودش را قرارداد برای این که هر کس در تجارت خانه عبادت الهی مزد خوبی به دست آورد. «مَتَجَرِّ» یعنی محل تجارت، «أرباح» یعنی سود، «يُحْرِزُونَ» یعنی فراهم آوردنِ مزد، حالا ببینید چقدر تعبیر قشنگ است؛ می گوید کعبه را قرارداد برای این که «يُحْرِزُونَ الْأَرْبَاحَ» جمع کنند مزدهایشان را، در کجا؟ «فِي مَتَجَرِّ عِبَادَتِهِ» در محل تجارت خانه بندگی. یعنی شما در تجارتخانه خودتان که می نشینید کاسبی می کنید، چه چیزی به دست می آورید؟ پول، یعنی کالا می دهید پول می گیرید. حالا می گوید: سود شما در حج چیست؟ بندگی است؛ «فِي مَتَجَرِّ عِبَادَتِهِ» در تجارت خانه بندگی اش. یعنی شما در محل جمع، یک جایی رفته اید و می خواهید بندگی تجارت کنید، الله اکبر! چرا؟ برای این که به ظاهر، هیچی نیست و بندگی یعنی همین.

بندگی خیلی پیچیده است، کم کسی هم هست که بندگی کند. مثلاً به شما بگویند: آقا! چرا روزه می گیرید؟ اگر خدای نکرده شما یک مرتبه به ذنبت بیاید که برای این که «سالم باشیم»، پس برای چیزی از چیزهای عالم محسوس داری روزه می گیری، سلامتی چیزی است مثل ستون و از حالات بدن است، و همین جا مشکل شد. اما اگر بگویی: برای این که بنده باشم، این حرف درست است، گرچه «بندگی» در منظر انسان گرفتار محسوسات مشکل است ولی حق همین است چون ماندن در عالم محسوس غلط است و برای ابعاد اصلی انسان مشکل ایجاد می کند. یعنی اگر در سازمان فکر انسان چیزی جز بندگی بیاید، در واقع به پوچی ها نظر کرده است. در صورتی که ذهن اولیه عکسش را متوجه می شود و حقایق غیر محسوس را غیر واقعی می پندارد؛ اگر بگویند: آقا! روزه می گیری برای این که سالم باشی، سلامتی بالأخره یک حالتی است که آدم می تواند در عالم محسوس داشته باشد. ولی اگر بگویند: آقا! روزه بگیر برای این که بنده باشی، این خیلی غیر محسوس تر است. رسیدن به این نامحسوس، که حقیقت انسان است، کار مشکلی است ولی بسیار پرثمر است.

شما ببینید؛ همیشه اولین مشکل انسان ها همین است؛ اولین کاری که شیطان با شما می کند، این است که در مقابل انجام عبادات می گوید: «چرا؟!»، و بعد چیزی غیر از بندگی خدا از شما می خواهد. گاهی خدمت عزیزان به خصوص آنهایی که هنوز به مسائل دینی وارد نشده اند می رسم، می بینیم دغدغه دارند؛ و همیشه این سؤال را دارند: «چرا این کار را بکنم؟!» مثلاً چرا طلا برای مرد حرام است و چرا مرد باید استفاده از آن را

ترک کند؟! واگر به او بگویید برای اثبات بندگی انسان در مقابل خدا، یعنی خدا این دستور را داده است تا ببیند چه کسی بندگی او را می‌کند و چه کسی با انواع توجیهاات از آن بندگی سر باز می‌زند. اصلاً برایش این حرف‌ها ملموس نیست. برای این که به این مرحله برسد که خودبندگی خدا برایش چیز باشد، خیلی راه باید طی کند. این یک چیز ملموس می‌خواهد؛ مثلاً از نظر انسان‌های گرفتار حس باید بگویی: آقا! چون طلا برای مرد سرطان‌زاست، چون طلا تجمل است و تجمل هیبت مردانگی را کم می‌کند. از این چیزها می‌خواهد! دلش هم حال می‌آید! می‌گوید: حالا درست گفتمی. یعنی اینها برایش خیلی ملموس است، چرا؟ چون این هنوز در هیبت ظاهری خود مانده است و هیبت مردانه، از بندگی خدا برایش مهم تر است. ممکن است در سخنرانی‌ها بنده خودم هم بگویم طلا برای مرد هیبت مردانگی او را از بین می‌برد، ولی خودم این سخن را به‌عنوان یک سخن حکیمانه قبول ندارم، بیشتر این حرف‌ها وهم است. و برای کسی است که بخواهد اول راه را بیاید. اصلاً شما نمی‌توانید دین را در این چیزها نگه دارید. هر چند به عنوان مقدمه بد نیست، بالأخره ما هم هنوز کودکان دبستان دینیم. خدا هم که با ما برخورد می‌کند، این گونه برخورد می‌کند. یک جا قرآن می‌فرماید: آقا! نماز بخوان، چون نماز «تَنَهی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ» تو را از کارهای زشت باز می‌دارد، ولی یک جا می‌گوید: نه، نماز بخوان «لَذِكْرِي» برای این که در نماز یاد من کنی. بین این دو تا خیلی فرق است. یک جا می‌فرماید که آقا! اصلاً خلقتان کردم که

عبادت کنید، یک جا می فرماید: نه، تازه عبادت کنید که به یقین برسید.
یعنی عبادت را نبینید، یقین را ببینید، یعنی من را ببینید.

این جا که می خواهد حرف اصلی و جدی خود را بزند می گوید زیارت بیت الله الحرام را برای بندگی به جا بیاورید. یعنی ما بیت الله را قصد می کنیم آن وقت بندگیمان تقویت می شود و در عین حال زیارت هم کرده ایم. یعنی ملاقات با خدا واقع شده است وقتی که سیر کردیم و سیل و جاده ما محقق شد، آن وقت زیارت شده است ولی ابتدایش قصد است برای تقویت بندگی.

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۱۹۲ مشهور به خطبه قاصعه می فرمایند:
«خداوند که می توانست خانه خود را در محلی آباد قرار دهد

- چرا در چنین محل خشن و سختی

قرار داد؟ چون می خواست بندگی انسان ها را امتحان کند «اِتِّتِلَاءَ عَظِيمًا وَ اِمْتِحَانًا شَدِيدًا وَ اِخْتِبَارًا مُبِينًا وَ تَمْحِصًا بَلِيغًا» برای آزمایشی بزرگ و امتحانی شدید و آزمونی روشن و پاکسازی رسایی، چرا؟! «جَعَلَهُ اللَّهُ سَبَبًا لِرَحْمَتِهِ وَ وُصَلَّةً اِلَى جَنَّتِهِ» برای این که در چنین شرایطی انسان آماده گرفتن رحمت خاص خداوند می شود و شرایط وصل به بهشت برایش آماده می شود. و اصل حرف حضرت در آن خطبه این جاست که می فرماید: مگر نمی بینی که خدای سبحان فرزندان آدم علیه السلام را از اول تا آخر امتحان کرده است با سنگهایی که نه نفعی دارند و نه ضرری و نه می بینند و نه می شنوند «بِأَحْجَارٍ لَا تَضُرُّ وَ لَا تَنْفَعُ وَ لَا تُبْصِرُ وَ لَا تَسْمَعُ» فقط به ظاهر سنگ است، تا هیچ انگیزه ای به غیر از بندگی در انسان تحریک

نشود و بندگی محض واقع گردد، در این حال فقط انسان باید بگوید: چون خدا گفته به گرد این سنگ‌ها می‌گردم، نمی‌تواند بگوید: چون سنگ‌های قیمتی است، یا چون ارزش هنری دارد، و فقط در آن شرایط است که بندگی انسان تقویت می‌شود و انسان پس از حج احساس می‌کند در یک تولدی بزرگ قرار گرفته «إِخْرَاجاً لِلتَّكْبُرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَإِسْكَاناً لِلتَّذَلُّلِ فِي نَفْسِهِمْ وَ لِيَجْعَلَ ذَلِكَ أَبُوَاباً فَتُحَا إِلَى فَضْلِهِ وَأَسْبَاباً ذُلّاً لِعَفْوِهِ» یعنی تا تکبر از قلبشان خارج و بندگی و تذلل در جانشان جاری شود و از این طریق درهایی باز به سوی فضل او ایجاد و اسبابی آماده برای آمرزش آنها فراهم گردد.

حضرت در خطبه اول نهج البلاغه می‌فرماید: «وَيَتَبَادَرُونَ عِنْدَ مَوْعِدِ مَغْفِرَتِهِ». و این آدم‌ها با آمدن به طرف بیت‌الله‌الحرام، شتاب می‌گیرند «عِنْدَ مَوْعِدِ مَغْفِرَتِهِ» برای این که در محل وعده گاه مغفرت حق واقع بشوند. یعنی خداوند یک قول به ما داده‌است، در روایت هم داریم که: «اگر کسی خانه خدا را زیارت کرد و برگشت، همه گناهانش پاک می‌شود»، یعنی همان «مَغْفِرَتِهِ». البته معنای این جمله که «اگر کسی رفت و خانه خدا را زیارت کرد»؛ هم باطنی بگیرد هم ظاهری، مگر آن روایت را هم نداریم که «اگر کسی از نماز برگشت، به او می‌گویند: بنده من دیگر پاک‌شدی، مواظب باش دوباره گناه نکنی»؟! همین را مگر در عید فطر نداریم که «وقتی که روزه‌دار نماز عید فطر را خواند و برگشت،

می گویند: بنده من! دیگر تو پاک شدی، مواظب باش گناه نکنی؟! چون که عید فطر، عید لقاء است یعنی یک نوع حج بیت الله است، همچنان که شما در نماز به یک اعتبار حج بیت الله می کنید.

بعد حضرت در آخر خطبه یک نهج البلاغه می فرماید: «جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى لِلْإِسْلَامِ عِلْمًا وَ لِلْعَائِدِينَ حَرَمًا» یعنی خداوند سبحان حج بیت الله الحرام و زیارت خانه خودش را نشانه اسلامیت قرار داد. «وَ لِلْعَائِدِينَ حَرَمًا» و برای آنهایی که به خانه خدا پناه آوردند، آن خانه را حریمی امن قرار داد، می فرماید: خانه خودش را برای مسلمان ها یک نشانه و علمی قرارداد که اسلامیت خودشان را گم نکنند. علم در اینجا مثل علم در میدان جنگ است؛ آدم وقتی بخواهد جبهه خودی را گم نکند، می بیند علم کجاست، تا بتواند جبهه دشمن را با جبهه خودش تفکیک کند. می گوید: این حج نشانه اسلامیت است، هر کس قصد حج ندارد، اسلامیت ندارد. و همین بیت الله الحرام پناهگاهی امن است، برای کسانی که به آن پناه ببرند. همان طور که می دانید؛ هر کسی در آن جا امن است، چه گیاه و چه حیوان و چه انسان و در چنین مکانی که گیاه و حیوان را خداوند در امنیت قرار داده به نحو اولی انسان، از هر گونه عذابی و وسوسه ای در امنیت است، تا قلب به راحتی بتواند با خدای خود روبه رو شود و خود را بسازد و بتواند از خود یک ارزیابی کاملی به دست آورد.

حضرت می فرماید: «فَرَضَ حَقَّهُ وَأَوْجَبَ حَجَّهُ وَكَتَبَ عَلَيْكُمْ وَفَادَتَهُ» یعنی ای آدم‌ها! «فَرَضَ حَقَّهُ» واجب کرد به جا آوردن حَقش را، و واجب کرد قصد بیت الله را «وَكَتَبَ عَلَيْكُمْ وَفَادَتَهُ» نوشت () بر شما نزدیک شدن به او را. اصلاً معنی «وَفَد» این است که یکی را جلوفرستادن و بقیه دنبالش راه افتادن، یعنی بروید بیت الله را اصل بگیرید و به او نظر کنید. شما در نمازتان هم همین کار را می کنید، در واقع چه کسی را جلو می گذارید؟ بیت الله الحرام را جلومی گذارید، تا از طریق بیت الله الحرام و به کمک بیت المعمور و سپس به کمک عرش که محل ظهور اسماء حسناى الهی است، به خداوند نزدیک شوید. پس خداوند بر انسان‌ها رعایت حقوق الهی و رعایت حقوق بیت الله الحرام را واجب کرد، همچنان که حج و به سوی آن خانه رفتن را واجب نمود و دستور داد شماها به سوی آن محل نزدیک شوید، تا در بهترین نقطه زمین، شرایط انتقال به عالم معنا را برایتان فراهم کند و بندگانش را از محدودیت های زندگی زمینی آزاد نماید.

بعد می فرماید که: «فَقَالَ سُبْحَانَهُ؛ وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ، مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» یعنی خداوند بر مردم قصد خانه را واجب کرده است، «مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» یعنی کسی که بتواند برود و راه رفتن از هر نظر

برایش باز باشد. حالا «راه باز باشد» به همه معانی است؛ مثلاً خرج زن و بچه‌اش را داشته باشد، خودش توان جسمی داشته باشد و خرج سفر را هم داشته باشد و بعد هم که برمی‌گردد گرفتار فقر نگردد، همه این‌ها را «استطاعت راه» گویند.

بعد می‌فرماید: «وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»؛ اگر کسی در قلبش واقعاً قصد خانه خدا را نداشته باشد، کافر است و خدا هم غنی است و نیازی به این آدم ندارد، پس اگر کسی در قلب خود حج بیت الله را به چیزی نمی‌گیرد، باید در ایمان خود شک کند. مگر می‌شود کسی مسلمان باشد و خانه خدا را قصد نکند؟! یعنی شما هر روز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا که نماز می‌خوانید، چه چیزی را قصد می‌کنید؟ بیت الله را. پس حج بیت الله می‌کنید. در ضمن در تبت خود دارید اگر بشود شرایط بالفعل کردن این قصد را عملی کنید، مگر می‌شود وارد عمل نشوید و اگر وارد عمل نشوید، معلوم است از آن روز تا حالا در نمازهایتان هم بیت الله را قصد نکرده بودید.

یک مثال خیلی ساده بزنیم: شما دلتان می‌خواهد به خانه محبوتان بروید، شرطش این است که هر روز بروید در خانه، اگر دیدید در بسته است برگردید، بعد دوباره بروید. حالا اگر یک روز رفتید و دیدید در باز است ولی شما برگشتید معلوم می‌شود از آن روز تا حالا دروغ می‌گفتید که می‌خواهید وارد این خانه شوید، حالا که در باز است، باید داخل بروید. می‌فرماید: «مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» اگر کسی جاده پیدا کرد و شرایط برایش فراهم بود که برود، باید برود.

پس به این عرضم التفتا بفرمایید: «اگر کسی در قلب خود، حج بیت الله را به چیزی نگیرد، باید در ایمان خود شک کند». به چیزی نگرفتن حج بیت الله به دو صورت است؛ یک وقت انسان آن را به چیزی نمی گیرد و مقصد خود قرار نمی دهد و زیارت آن خانه را قصد نمی کند که این یک نوع کفران است به حق. یک وقت انسان آن را به چیزی نمی گیرد و هر چند حج می رود ولی برای مردم، یعنی قصدش حاجی شدن است و نه زیارت بیت الله. این هم باید به ایمان خود شک کند. آیه را دوباره نگاه کنید؛ می گوید باید قصد خانه کند، به همان معنایی که عرض کردیم. حالا به مراحلش هم إن شاء الله خودتان فکر کنید.

امیدوارم که هم هر روز قصد خانه کنیم، هم با لطف و کرم خداوند شرایط فراهم بشود که هر سال با قلب و جسم خود قصد خانه کنیم. ساده نگیرید، شما ببینید، خودتان تعجب می کنید چرا در ماه رمضان که ماه استجاب دعاست و بهترین دعا را باید در ماه رمضان کرد، بدون استثناء در هر دعایی داریم «وَأَرْزُقْنِي حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ، فِي عَامِي هَذَا وَفِي كُلِّ عَامٍ؟!» این خیلی دعای بزرگی است. خداوند در ماه میهمانی خودش، یعنی ماه رمضان به میهمانش که من و شما باشیم، دارد یاد می دهد که از من چه بخواهید، می فرماید از من زیارت مرا در خانه ام بخواهید چون در آن جا چیزهایی برای میهمانش گذارده که فقط در آن جا می تواند این میهمان آنها را دریافت کند.

ما در شرح حال امامان داریم مثلاً ۱۸ یا ۲۴ بار حج می رفته اند، یعنی ائمه ما هر سالی که شرایط فراهم بود حتماً می رفتند. مگر می شود که شرایط فراهم بشود و نروند؟! یعنی آن سال نماز نخوانده اند! و عکسش؛ اگر که من و شما اراده کنیم، هر لحظه ای که اراده کنیم برویم، می رویم. می ماند که راه مُتَعَيَّن کردنش باز نیست، هر وقت باز شد می رویم. و این جا هم مواظب باشید؛ خدا نکند بخل بورزید، در مکه رفتن بخل نورزید. هر جا می خواهید بخل بورزید، ولی زیارت اهل البیت و زیارت کعبه جای بخل ندارد. خدا همه مان را توفیق بدهد هر روز حضرت ابا عبد الله علیه السلام را زیارت کنیم، و این زیارت را به فعلیت رسانیم.

فصل دوم

در قرآن هست که «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ»^۱ یعنی به سوی خدا فرار کنید. امام باقر علیه السلام در معنای این آیه می‌فرماید: «مِنَ الظُّلْمَةِ إِلَى الْحَجِّ» یعنی از ظلمت به سوی حج فرار کنید، یعنی در واقع انسان با رفتن به حج دارد از ظلمت دنیا به سوی نور الهی حرکت می‌کند. باز امام باقر علیه السلام وقتی اسلام را پنج اصل می‌شمارند، یعنی «نماز»، «زکات»، «روزه»، «حج» و «ولایت»؛ ملاحظه می‌کنید حج را یکی از ارکان اسلام می‌شمارند و لذا هر کسی خواست تمام ارکان اسلام را در شخصیت خود داشته باشد و از همه اسلام در دنیا و آخرت بهره‌گیرد، باید تا آن جا که می‌تواند از حج غافل نشود.

قرآن می‌فرماید: مکه اولین بیت است برای مردم، که دارای شرایطی مبارک و عامل هدایت انسان‌ها است.^۲ همچنان که می‌فرماید: کعبه مکان پدید آمدن توحید در قلب طواف کنندگان و نماز گزاران است و ای ابراهیم چون جان انسان‌ها طالب همین حالت توحیدی است، اگر مردم را به حج دعوت کنی، مردم پیاده و سواره و به هر وسیله که شده و حتی از دورترین نقطه‌های عالم خواهند آمد^۳ و به همین جهت می‌فرماید: این خانه را مقصد مردم قرار دادیم همچنان که محل امنی برای آنها قرارش دادیم

۱ - سوره ذاریات، آیه ۵۰.

۲ - سوره آل عمران، آیه ۹۷.

۳ - سوره حج، آیه ۲۷.

«وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا»^۴. در آیه ۹۷ سوره مائده نیز می‌فرماید: کعبه شرایطی دارد که انسان‌ها را به انگیزش می‌کشاند و از سکون و خواری نجات می‌دهد «جَعَلَ اللهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِّلنَّاسِ» و امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «تا کعبه قائم است و بازار حج رونق دارد، دین قائم است» «لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا مَا قَامَتِ الْكَعْبَةُ» چون روح بندگی و شور لقاء الهی از طریق حجّاج بیت‌الله در کلّ جامعه جریان می‌یابد و آن‌چنان ابعاد باطنی انسان را نورانی می‌کند که چون انسان وارد قبر شد و حجاب‌های دنیایی که او را از باطن خودش غافل می‌کرد، کنار رفت، می‌بیند چقدر حج بیت‌الله کارساز و دوست‌داشتنی است، و به همین جهت امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «وَدُّ مَنْ فِي الْقُبُورِ لَوَانِ لَهُ حَجَّةٌ بِالدُّنْيَا وَمَا فِيهَا» یعنی کسی که در قبر است دوست داشت از مقام دنیا واز آنچه در آن است، برای او یک حج بود؛ یعنی ای کاش! از کل زندگی دنیایی، برایش انجام حج بود و بس. چون با حج، اسلامیّتش یک نور دیگری می‌گرفت، همچنان که می‌فرماید: اگر کسی می‌توانسته حج برود و نرفته و سپس بمیرد، یهودی یا نصرانی مرده «فَلَيْمَتْ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا» یعنی خود را به مرحله اسلامیّت نرسانده.

آن‌چنان حج مقدس است که حتی آن شتر و گاو و گوسفندی هم که جهت قربانی می‌برند، مقدس می‌شود و حتی آن قلاده‌اش هم باید مورد احترام باشد و کسی حق ندارد مورد تجاوز قرار دهد «وَلَا الْهُدَىٰ وَلَا

الْقَلَاءُ...»^۵ و می فرماید: «همه این‌ها شعائر الهی است و رعایت شعائر الهی نشانه تقوای قلب هاست»^۶ و خداوند چشمی به انسان عطا می فرماید که پشت این ظاهر، حقایق عظیمی را ببیند و امام صادق علیه السلام می فرماید: آن کسی که حج را بدون دلیل ترک کند، در روز قیامت کور محشور می شود، چون آن بصیرتی را که خداوند در حج به او می داده است را پشت سر انداخته.

در حج و در هر مرحله از آن، انسان از مرحله و مرتبه ای از گناهانش خارج می شود تا جایی که حج گزار با دلی پاک به دیدار پروردگارش نائل شود. چنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید: «پس چون به گرد کعبه طواف کند، از گناهش بیرون می آید، و چون بین صفا و مروه سعی کند، از گناهانش بیرون می آید و چون در عرفات توقف کند، از گناهانش خارج شود و چون در مشعر الحرام توقف کند، از گناهانش بیرون می آید و چون رمی جمره کند، از گناهانش خارج شود» () .

وقتی در روایت داریم که امام زمان علیه السلام در هر سال در حج حاضرند: «وَاللَّهِ إِنْ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ يَخْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ فَيَرَى النَّاسَ وَيَعْرِفُهُمْ وَيَرَوْنَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ»^۷ یعنی سوگند به خدا که صاحب الزمان در هر سال، در هر موسم حج، آن‌جا حاضرند و مردم را می بینند و آنها را می شناسند، در

۵ - سوره مانده، آیه ۲.

۶ - سوره حج، آیه ۳۲.

۷ - وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۹۶.

حالی که مردم امام را نمی‌بینند و نمی‌شناسند. این حدیث می‌فهماند امام زمانی که در هر لحظه بهترین کار ممکن را انجام می‌دهند، در موسم حج، بهترین کار را حج بیت‌الله می‌داند و در آن‌جا حضورِ خاص دارند. در موسم حج برای کسی که امکانات برایش هست، مسلم بهترین کار در آن موسم حج بیت‌الله بوده است. البته و صد البته ما باید مواظب باشیم با روحیهٔ امام زمانی، یعنی صرف بندگی، حج به‌جا آوریم و گرنه خطر آن هست که حج گزاردن یک تفریح شود و در آن حال از همهٔ این برکات محروم خواهیم بود، چنان که پیامبر ﷺ فرمودند: « زمانی خواهد آمد که حج پادشاهان، تفریح و حج توانگران، سوداگری و تجارت و حج تهیدستان، گدایی است ». خوشا حجی که موجب آمرزش گناهان شود و روح بندگی را در انسان تقویت کند و تکبر را در جان انسان بمیراند .

آری آغاز ضیافت الهی ماه رمضان است و پایانش ذیحجه است و امام صادق علیه السلام فرمودند: «حج گزار تا آنگاه که به دیار خود باز گردد، مهمان خداست، و مسلم در این مهمانی چه آیات بیناتی که به او نشان نداده است».

همان‌طور که چشم انسان نسبت به ناخن انسان بهتر می‌تواند خصوصیات روح انسان را بنمایاند، و روح انسان با این که مجرد است، در چشم بهتر نمایان می‌شود و انسان از طریق چشم نسبت به بقیه قسمت‌های جسم، بهتر می‌تواند با روح انسان دیگر ارتباط برقرار کند انسان و با این که

هم چشم یک پدیده مادی است و هم ناخن و دست؛ ولی بعضی از قسمت‌های بدن ظرفیت ظهور باطن را بیشتر در خود دارد، عین این مسأله در زمان‌های خاص و مکان‌های خاص هست، و مسجد الحرام و کعبه از نظر مکانی دارای چنین شرایطی است، مثل چشم است برای ظهور باطن عالم و لذا در آن مکان، زمینه ارتباط با اسماء الهی بسیار فراهم است و این است که در روایت داریم:

«یک بار تسبیح حق در مکه، با دادن انفاقی برابر خراج عراقین در راه خدا برابر است، و کسی که در مکه سجده کند همچون کسی است که در راه خدا در خون خود غلطیده است، و کسی که قرآن را در مکه ختم کند، نمیرد تا این که رسول خدا را و جایگاه خویش را در بهشت ببیند».

یعنی آن مکان طوری است که اعمال دینی را به عالیترین شکل محقق می‌کند و عمیق‌تر به باطن غیب وصل می‌کند، مکانی با درجه‌ای کمتر از مکه، مسجد النبی است و سایر حرم‌های ائمه «صلواالله علیهم اجمعین».

عین این خاصیت که بعضی از مکان‌ها دارند که شرایط اتصال به باطن عالم را راحت‌تر فراهم می‌کنند، زمان‌ها هم دارند، به طوری که رسول الله ﷺ می‌فرمایند: «هیچ زمانی، انجام کارهای نیک نزد خداوند محبوب‌تر از ده روز ذیحجه نیست».

تازه در خود کعبه، حجرالاسود شرایط فوق‌العاده‌ای جهت اتصال با خداوند و حقایق باطنی فطری دارد، چنانچه پیامبر ﷺ فرمودند: «حجرالاسود به منزله دست راست خدا در زمین برای میثاق و تعهد است».

عالمی ملکوتی و جامع، در باطن عالم هست که انسان از طریق حج، یعنی در مکانی خاص و در زمانی خاص می‌تواند با آن ملکوت جامع ارتباط برقرار کند. برای همین هم باید تمام توجه را از دنیا برباید و در آن شرایط زمانی و مکانی خاص نهایت آمادگی را در خود برای انتقال روحی و قلبی به آن ملکوت اعلی پدید آورد، مثل عالم قیامت که در آن عالم هر کس مشغول خودش است و فرمود: «لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ فِيهِ يُغْنِيهِ»^۸. در چنین شرایطی است که امکان حضور در عالم غیب ممکن است.

انسان باید سعی کند همه شرایط روحی‌اش بدون هیچ حجابی برای ارتباط فراهم باشد و به خود خوب فهمانده باشد اسلامی را پذیرفته‌ام که در آن ولایت معصوم هست و امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ ، عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلَايَةِ» یعنی اسلام بر پنج رکن نماز و زکات و روزه و حج و ولایت باشد، ولی در ادامه می‌فرمایند: «وَلَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ لَمَّا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ» یعنی هیچ دعوتی از طرف خداوند به اندازه دعوت به ولایت و امامت نیست. یعنی باید دائماً متوجه باشد که یک عده که انسان کامل و اسلام مُمَثَّلْ اند در صحنه عالم هستند و آنها ملائک حق و باطلند و جز به ولایت و حاکمیت آن امامان معصوم به ولایت هیچ کس دیگر راضی نشود و در راستای همین عقیده بدانند در زمان غیبت امام معصوم باید کسی را برای حاکمیت بپذیرد که کارشناس کشف حکم

خدا از طریق قرآن و سنت و سخنان امام معصوم باشد، در چنین شرایطی از عقیده‌مندی است که إن شاء الله موانع عقیدتی را پشت سر گذاشته و موانع اخلاقی را هم با داشتن حُسن خلق پشت سر گذاشته و موانع مالی را هم که با حساب مال را کردن، پشت سر نهاده و آماده انتقال و اتصال است. دیگر به همت فرد بستگی دارد، ولی مسلماً نتیجه می‌گیرد، شدت و ضعف اتصال به شدت و ضعف امور سه‌گانه قبلی است، تا إن شاء الله پس از قربانی شتر یا گاو و یا گوسفند، نفس بهیمیّه و حیوانی خود را قربانی کند و دیگر وارد عید لقاء گردد و به نهایت مهمانی نائل شود، در حدی که در این ضیافت یعنی در روز عید قربان برای میهمان حرام است، روزه بگیرد و خداوند راضی نیست در این ضیافت که بناست در همه ابعاد از مهمانش پذیرایی کند - مهمانش روزه‌دار باشد.

باید حج گزار با خارج شدن از وطن خود به میقات بیندیشد و خارج شدن از دنیا در نظرش باشد و بازخواست‌های آن‌روز، از تنهایی از خانواده متوجه تنهایی قبر باشد، در میقات کفن بپوشد و به ملاقات خدا برود.

حج گزار باید قبل از ورود به حرم، در میقات مُحرم شود تا کرامت حرم که به وسیله مسجدالحرام حاصل شده و کرامت مسجدالحرام که به وسیله کعبه پدید آمده، محفوظ بماند، چون وارد زمینی می‌شود که از همه جهات امن است، چراکه عبادت تامّ و تمام در چنین شرایطی محقق می‌شود و حضرت ابراهیم علیه السلام تقاضا کرد: «وَمَنْ دَخَلَهُ أَمِنًا» هر کس وارد

این سرزمین می‌شود، امن باشد. و شرایط مناجات با خدا به نحو احسن در مسجد الحرام برایش فراهم می‌شود و تا جایی که ممکن است باید در آن مکان جنگ و مبارزه‌ای راه نینداخت و فرمود: «وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلَكُم فِيهِ»^۹ یعنی با دشمنان خدا در مسجد الحرام جنگ نکنید، مگر این که آنها به این کار دست بزنند. حتی می‌فرماید: نباید مشرکین که روحشان آلوده به شرک است در ساختن مسجد الحرام دخالت کنند، چون باید روح‌های مقدس در ساختن این مکان دست داشته باشند. می‌فرمایند: «مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ...»^{۱۰}

کعبه؛ محل مقدسی است که بر مبنای روح توحیدی محض ابراهیم عليه السلام بنا شده تا در چنین محلی روح توحیدی حج گزار پرورش یابد. قرآن می‌فرماید: «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ»^{۱۱} یعنی به یاد آر آن موقعی را که مکان بیت را برای ابراهیم مرجع عبادت قرار دادیم که در آن محل، شرکی ورزیده نشود و آن محل از هر گونه عقیده شرک آلود برای طواف کنندگان و نمازگزاران و ساجدان پاک باشد. و سراسر در آن جا اندیشه توحیدی حاکم باشد، ملاحظه می‌کنید که آنچنان این فضا را مقدس قرار داد و وسیله صعود به عالم قدس کرد، که بنا به فرمایش امام

۹ - سوره بقره، آیه ۱۹۱.

۱۰ - سوره توبه، آیه ۱۸.

۱۱ - سوره حج، آیه ۲۶.

صَادِقٌ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: «النَّظْرُ إِلَى الكَعْبَةِ عِبَادَةٌ» نگاه کردن به کعبه عبادت است و موجب اتصال به عالم توحید می‌شود.

در روایت داریم که: «حجرالاسود از بهشت آمده و در آغاز سفید بوده و به تدریج بر اثر استلام گنه کاران سیاه شد. و حجرالاسود در قیامت از شاهدان است». شاید به این معنا است که حجرالاسود قصه نمادین فطرت انسان است که در ذات خود تماماً نورانیت و حق‌گرایی است و چون انسان دست به گناه زد، فطرتش کدر شد و در روز قیامت باز این فطرت است که حق و باطل بودن عمل را تعیین می‌نماید و به‌واقع موقعیت فطرت در جان هر انسانی موقعیت دست خداست و انسان به اندازه‌ای که بر فطرتش باقی باشد بر میثاق و عهد الهی خود که بنا بوده است خدا را بپرستد، باقی خواهد بود و لذا با استلام حجرالاسود عملاً حج گزار به فطرت خود برمی‌گردد و عهد الهی خود را تجدید می‌کند.

وقتی هدف انسان در روی زمین جز عبادت خدا نیست و فرمود: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» و از طرفی هدف از عبادت هم، رسیدن به یقین شهودی به معارف و حقایق است و لذا فرمود: «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»^{۱۲} یعنی عبادت پروردگار را ادامه بده تا به یقین بررسی و انسان در حال یقین غرق عبادت می‌شود و اگر لحظه‌ای از عبادت کوتاه آید آن نور یقین که حجاب‌ها را پاره کرده، از بین می‌رود و خود این

یقین، منشاء عبادت کامل تر می گردد. پس از طریق عبادت، انسان یقین می یابد که همه کاره عالم خداست و فرمود: «لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا»^{۱۳} یعنی فلسفه خلقت این است که شما بدانید خداوند بر هر شیئی ای قادر است و علمش بر همه چیز احاطه دارد. پس از طرفی هدف خلقت انسان عبادت و رسیدن به این یقین شد و از طرفی هدف خلقت عالم رسیدن به این مرتبه است که یقین کنم خداوند قادر بر همه چیز است و احاطه علمی بر همه چیز دارد؛ پس نتیجه می گیریم که هدف از خلقت و عبادت رسیدن به این بصیرت است که حق را در همه جا، همه کاره بدانیم و بدین صورت به حق معرفت پیدا کنیم و در یک کلمه هدف آن است که از همه جهات از شرک آزاد شویم و این تجلی کامل توحید و دوری از شرک را باید در حج تمرین کرد و تمام ابعاد این عبادت بزرگ را برای رهیدن از شرک و رسیدن به یقین باید انجام داد و لذا فرمود: «تارک حج، کور محشور می شود» چون آن بصیرتی را که باید از طریق حج به دست می آورد رها کرد.

آری در راستای توحیدی شدن است که در همان ابتدا که حاجی بنای حرکت را دارد دستور می فرماید: «نه جوانان به قدرت جوانی شان امیدوار باشند، و نه پیران نگران ناتوانی شان باشند» تا از همان اول حضور خداوند را در این دعوت بزرگ ملاحظه کنند. در این سفر عبادی باید دستورات را طوری انجام داد که مصداق «حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» شود، یعنی با چشم دل ببیند که خدا در همه ابعاد همه کاره است. و لذا است که دستور می دهند

«توبه خالصانه انجام بده که به غیر خدا تا حال اعتماد داشته‌ای، در بیابان عرفات و صحرای منا، در آن تنهایی‌ها که از همه چیز بریده‌ای، می‌بینی بیش از همیشه می‌توانی خدا را داشته باشی و چقدر محکم خواهی شد اگر این توحید خود را تقویت کنی.

به فرمایش امام صادق علیه السلام: «به هنگام قربانی کردن -

گلولی حرص و هوس را بُر». یعنی اراده‌ات این باشد که به این پول‌ها و به این گاو و گوسفندها تکیه نکنی و از خدا باز بمانی، همچنان که با رمی جمرات، فریاد برآور: «الله اکبر» یعنی ای پستی‌ها و وهم‌ها که خود را برای من بزرگ می‌کردید تا خدای بزرگ را نبینم، بروید و دور شوید که خدا بزرگ است.

با ورود به سرزمین حرم می‌خواهی بگویی که هیچ چیز امنیت نمی‌آورد مگر در حریم خدا پا گذاشتن، تا به جایی برسی که بدانند همه عمر در حریم خدا بوده‌ای و این اندیشه شرک‌آلود بوده‌است که غیر خدا را برای تو وسیله امنیت و آرامش قرار داده‌بود و چه ضررهایی نصیب ما کرد. وقتی از طریق حج آرام آرام روح توحیدی در تو تالئو کرد و آرام آرام متوجه شدی همه جا خداست که خدایی می‌کند و به اصطلاح:

کار ساز ما به فکر کار ماست فکر ما در کار ما آزار ماست

دیگر ذهن آشفته نگران فردای دنیا را، رها کن و اندیشه به فکر قبر و قیامت بودن را به جای آن رشد بده، تا با بهترین عقیده و با بهترین اعمال خدا را ملاقات کنی چنانچه امام صادق علیه السلام فرمودند:

«بدان که خداوند حج را واجب نفرمود و بین همه طاعات، آن را با اضافه کردن به نام خویش ویژه نساخت» و در خلال مناسک، سنتی از برای پیغمبرش تشریح نکرد، مگر برای آمادگی و اشاره به مرگ و قبر و بعثت و قیامت»^{۱۴}

باز باید تأکید کنم که حج را عبادتی بزرگ بشمار و آنچه در هر عبادتی دنبال می‌کنی بالاترش را در حج جستجو کن، تا بیایی، فرمودند: سفر حج فرار از غیر خدا به سوی خداست و این یعنی به توحید ناب رسیدن و ترک غیر خدا کردن و صحنه دل را فقط برای خدا قرار دادن، تا ان شاء الله این دلی که در طول مراسم حج، مدتی صحنه حضور حق شده، به لقای حق نائل شود، مگر با مال و بستگان و فرزندان و داع نکردی تا به ملاقات خدا بروی؟! پس نکند در این حج قلب تو جایگاه غیر خدا شود، یاد خدا و نور خدا در حین حج آرام آرام می‌آید و دل صحنه حضور حق می‌شود، باید آن را با همان روشی که آوردیم، حفظ کنیم. قرآن در آیه ۱۹۸ بقره می‌فرماید: «فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ، وَاذْكُرُوا كَمَا هَدَيْكُمْ وَان كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ» یعنی چون از عرفات خارج شدید، آن یاد خدایی که آن جا به قلبتان افتاد را در مسجد نیز حفظ کنید و به یاد خدا باشید، همان طور که خداوند شما را متوجه خودش کرد

و فراموش نکنید که قبلاً این خبرها نبود و چنین احوالات نورانی و معنوی را نداشتید.

ملاحظه می کنید؛ روح توحیدی را که نصیب حاجی شده است متذکر می شود و می گوید با این روح توحیدی که عموماً یاد خدا هستید و متوجه شده اید همه کاره در همه جا خداست و خدا محبوب حقیقی دل ماست، با حفظ این حالت شاکر این هدایت باشید. مگر با مال و فرزند و بستگان وداع نکردی و وارد حرم الهی نشدی تا به این حالت رسیدی؟! بسیار خوب همین حالت را ادامه بده، همواره در وداع از دنیا باش و به دنیا تکیه نکن - و همواره در حرم الهی باش و خود را به خدا بسپار.

باز در آیه ۲۰۰ سوره بقره تأکید می کند که «چون مناسک حج تمام شد، یاد خدا را محکم حفظ کن به اندازه ای که یاد پدران خود هستید، بلکه از آن هم بیشتر»؛ «فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا» تا ان شاء الله تمام اعتمادت به خدا شود که این بهترین عقیده است برای ملاقات با پروردگار.

فرمود: «فَلَا رَفْتٌ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ»^{۱۵} یعنی در حج نباید نزدیکی جنسی و بیرون رفتن از طاعت الهی و جدال فکری وجود داشته باشد. و گرنه به نتایجی که باید از طریق حج به دست آوری، دست

نمی‌یابی، یعنی باید در همه ابعاد شخصیت خود تزکیه‌هایی انجام دهی. فرمود: «لَا رَفَثَ» یعنی در این میدانِ حج، شهوت حلال هم نباید در صحنه باشد، تا نکند دل از خالی بودن برای خدا محروم گردد. «وَلَا فُسُوقٌ» یعنی هیچ‌گونه بی‌مبالاتی در انضباطِ عبادیِ وی نباید ظاهر شود، تماماً ادبِ عبادی خود را حفظ کند، مثل کسی که با پیراهن عربی می‌خواهد در یک بیابان پر از خار حرکت کند، باید همه اطراف را مواظب باشد که کوچکترین لغزشی در این سفر از او سرزنند و سومین نکته‌ای را که باید رعایت کرد: «وَلَا جِدَالَ» یعنی روحیه جدال و برهمدیگر برتری فکری و علمی یافتن را به کلی ترک کند، این جا جای این حرف‌ها نیست، باید تمام توجه تو به خدا باشد، بقیه هر چه می‌خواهند بگویند، این جا جای کله گرفتن با کسی نیست، حتی با آشپز و راننده و همسفری‌ها، و گرنه از آن نتیجه بزرگ کاسته می‌شود و سر وجودت مطابق حج نمی‌گردد.

فصل سوم

:

چون پذیرفت که رُفْت، فسوق و جدال را در خود بمیراند و چون شایستگی‌های لازم را در خود آماده کرد، وارد میقات می‌شود تا اولین قدم ملاقات با خدا را شروع کند و حال که احرام پوشید، می‌تواند به حرم خدا وارد شود تا در حریم خدا برای همیشه از هر حرامی

فاصله بگیرد و به همین جهت فرمودند: «پوشیدن احرام، یعنی پوشیدن لباس طاعت» و خارج شدن از دوخته‌ها و ساخته‌های خود و وارد شدن به آنچه که خدا برایت برنامه ریزی کرده، خارج شدن از لباس‌هایی که منشأ خودنمایی است و مانع رسیدن به حضور حق است - وگرنه هنگام روبه‌رو شدن با خانه

خدا، دلی که خدا را ملاقات کند، با خود نیاورده است و با استلام حجرالاسود به مصافحه با خدا نائل نمی‌شود و دارای دستی نمی‌شود که با خدا دست داده است -

در احرام خود را وارد محدودیت‌های خاص می‌کند تا بی‌مبالاتی‌های زندگی دنیا در شخصیت او از بین برود و یک انضباط خاص برایش پدید آید. انضباطی که او را شایسته ورود به حریم الهی می‌کند. باید «مویی از بدن نگیرد» «خونی از بدن بیرون نیاورد»، «ناخن نگیرد»، «گیاهی نکند»، «سلاحی برنگیرد»، «شکاری نکند»، «بوی خوش مصرف نکند»، «از بوی بدن نیز، بینی خود را نگیرد»، «سر مه نکشد»، «در

آینه نگاه نکنند»، «با کسی جدال نکنند»، «بریدن خود روغن نمالد»، «عقد ازدواج با کسی نبندد» و «در مجلس عقد کسی هم شرکت نکنند»، «نگاه شهوت انگیز هم به همسر خود نیندازد، چه رسد به بوسیدن»، «هیچ زینتی به خود نبندد یا به انگشت نکنند»، «دروغی نگوید»، «فحاشی نکنند»، «فخر فروشی ننماید»، «مردها سر را نپوشانند و در زیر سایه حرکت نکنند و جز احرام لباس دیگری نپوشند»، «کفش و جورابی که همه پا را بگیرد، نپوشند» و «زنان تمام صورت را نپوشانند». تا در این دوره، با تمرین بندگی در محدودیت‌های خاص، خود را آماده توجه حق گردانند و شایسته طواف خانه خدا گردند.

اگر سعی کردی قواعد احرام را رعایت کنی، روح تو از هر قید شهوانی و غضبی آزاد می‌شود و اندیشه‌ات از هر فکر باطلی پاک می‌گردد و از هر خیال آلوده‌ای منزّه می‌شود، آیا می‌شود چنین روحی محلّ تجلّی نور حق نگردد؟

نیت یا قصد: با قصد حج می‌خواهی خود را از هر قصد و پیمانی آزاد کنی و وارد بندگی خدا شوی «که بسته گان کمند تو رستگارانند» پس وارد میدانی از زندگی شدی که بنا داری همه کارها را به اذن خدا انجام دهی و فقط برای این که قلب از همه چیز دور شود و به او نزدیک گردد، تا خدا هم همه کاره بنده‌اش گردد و ولایت و سرپرستی بنده‌اش را به عهده بگیرد، و تا از همه چیز دل نکنی، چنین شرایطی فراهم نمی‌شود و این سفر بیرون، بدون سفر درونی نتیجه نمی‌دهد. پس در نیت خود سخت دقت کن و تصمیمی بزرگ بگیر.

یعنی خدایا آمده‌ام تا هر چه تو می‌گویی را فقط بپذیرم: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ
لَبَّيْكَ» یعنی آری هر چه تو بگویی ای پروردگارم، آری فقط هر چه تو
بگویی.

«لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ» آری ای خدایی که برای تو در قلب من
هیچ شریکی نیست، هر چه تو بگویی، آری هر چه تو بگویی، «إِنَّ الْحَمْدَ وَ
النُّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ» هر چه زیبایی و نعمت است از توست، همچنان که هر
چیز که وجود دارد از توست، پس جا ندارد به غیر تو نظر کنم، پس
آمده‌ام تا به فرمان تو پاسخ داده باشم «لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ» آری هیچ
کس و هیچ چیز در قلب من نیست که جای فرمان تو را بگیرد، پس هر
چه تو بگویی.

با لبیک گفتن و جواب مثبت دادن خالصانه به دعوت پروردگار، قلب
از پلیدی‌های شیطان پاک می‌شود، چرا که دستگیره‌های شیطان که یا
منیت انسان بود و یا توجه به غیر خدا، تماماً فرو می‌ریزد و دل می‌ماند و
خدا، و حرکت به سوی مکه و زمزمه این لبیک‌ها در بین راه، در هر
فرصت و تا آن‌جا که ممکن است باید این لبیک‌ها تکرار شود و فرمایش
امام سجّاد علیه السلام به شبلی است که: نیت تو آن باشد که «خدایا پیمان می‌بندم
که از این پس جز به طاعت تو، زبان نگشایم و زبانم را بر هر چه گناه
است بندم.»

در عین امیدواری، نگران نپذیرفتن تلبیه باشد؛ چرا که وقت تلبیه، آغاز
عمل حج است و آن محل خطر است و لذا امام سجّاد علیه السلام چون احرام

بستند و بر مرکب سوار شدند، رخسارشان زرد گشت و لرزه بر اندامشان افتاد و نتوانستند تلبیه بگویند، فرمود: می ترسم در جواب «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا سَعْدِيكَ» بشنوم. پس چون تلبیه گفتند، بیهوش شده از مرکب افتادند و پیوسته این حال وی را فرا می گرفت تا از حج فارغ شد.

به حرمی در آمدی که هر که در آن در آید در آمن است و امید داشته باش که به دخول آن از عقاب الهی ایمن گردی و نگران نیستی که مبادا صلاحیت قرب و قبول نداشته باشی، آری امید داشته باش در محضر کریمان، پناهنده رانده نمی شود.

چون چشمت به خانه افتاد، عظمت خانه را به یاد آر و خداوند خانه را بنگر و از او بخواه همان طور که دیدار خانه را روزی تو کرد، لقاء خود را نیز روزی تو کند. و او را به چنین میهمانی شکر کن. ورودی است شبیه آن که در قیامت همه مؤمنین دخول در بهشت دارند.

طواف: خدای سبحان اراده کرده است که انسان با طواف به گرد خانه توحید، فرشته خو شود، تا حق را در زبان و جان خود زمزمه کند، و برای خود و دیگران آمرزش بخواند و این گونه به ملائکه عرش اقتدا کند.

هفت دور به گرد خانه توحید، طوری که شانه چپ تو به طرف خانه باشد، یعنی آن طرفی که قلب تو قرار دارد به طرف خانه خدا باشد تا جهت قلب تو به سوی خدا نظر کند و تماماً جهت جانت الهی گردد، چشم توبه طرف هر چه می خواهد باشد، مواظب باش قلب، جهتت گم

نشود. چرا که وقتی قلب جهت صحیح یافت، بقیهٔ اعضاء را در اختیار می‌گیرد.

استلام حجرالاسود: وقتی فرمودند: «حجرالاسود از آسمان آمده و در ابتدا سفید بوده» و نیز وقتی می‌فرمایند: «حجرالاسود در حکم دست خداست در زمین و با استلام حجرالاسود، در واقع با خدا بیعت کرده‌ایم»، مقام قدسی بزرگی را از طریق آن مد نظر دارند، می‌خواهند ما را متوجه گوهر گرانبایهٔ آسمانی بنمایند که در جان ماست، یعنی حجرالاسود، متذکر فطرت ماست و هر کسی با استلام آن، به اصیل‌ترین و بنیادی‌ترین پایهٔ وجود خود متذکر می‌شود. آری این فطرت آسمانی تو، از هر گناهی پاک بود و زمینی شدن و به گناه آلوده شدن آن، آن را سیاه نمود، ولی ماوراء این سیاهی یک پاکی اصیل دارد که با استلام با آن متوجه آن پاکی و سفیدی می‌شوی و از طرفی متوجه هستی که حقیقت فطرت هر انسانی، یک تعهد است با خدا که در جواب سؤال «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» که خدا فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ «قالوا بلی» همه گفتند: آری هستی، یعنی همه و همه در فطرت و ذات خود، عهد بسته‌اند که خداوند را پروردگار خود بگیرند و در ذات خود با خدا بیعت کرده‌اند، حالا با دیدن حجرالاسود به یاد آن عهد بزرگ و بنیادی خود می‌افتند و به او سلام می‌کنند و از خدا می‌خواهند آن عهد را برایشان زنده نگاهدارد. (

(

نماز بعد از طواف: پس از طواف و نائل شدن به جهت‌گیری صحیح قلب و تجدید عهد با خدا، حالا نماز شکر به جا می‌آوری، شکر به جهت

لطفی که خدا به ما کرد که توانستیم تا این جای راه را پیماییم، آن‌هم در مکانی که ابراهیم علیه السلام ایستاده، پدر همه موحدان واقعی که خداوند فرمود: توحید، دین پدر همه شما موحدان است «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» در موقعیت ابراهیم علیه السلام قرار می‌گیری تا تحت تأثیر همان نوری که خداوند بر ابراهیم علیه السلام مرحمت فرمود، از هر معصیتی ابراز انزجار کنی و راضی به وجود هیچ بتی که حجاب خدا پرستی است، نباشی و ابراهیم‌وار تمام جهت جانت به خدا باشد که گفت: «أَنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» یعنی جهت جانم را به سوی کسی انداختم که خالق آسمان‌ها و زمین است.

تبرک به آب زمزم: پس از نماز طواف به سوی چاه زمزم حرکت کن و یکی از آیات الهی را بنگر که چگونه در سرزمینی که رویدن هر گیاهی غیر ممکن بود «غَيْرِ ذِي زَرْعٍ»، خداوند برای اسماعیل علیه السلام و هاجر چشمه‌ای گشود که تا قیام قیامت از آن آب می‌جوشد و به خود آی که تو را نیز در هر مرحله‌ای تنها نمی‌گذارد، مگر این که تو بند ارتباط با خدا را پاره کنی و در این قطع کردن اصرار ورزی؛ آری استجاباً از آن آب بنوش و مقداری هم بر سر و روی خود بریز و چنین اراده کن که: «خدایا هر چه طاعت تو است پذیرفتم و هر چه معصیت است ترک کردم».

سعی: حرکت مخصوصی است از خدا به سوی خدا «مِنَ اللَّهِ وَالِیَّ اللَّهُ» پناه بردن از او به سوی او که فرمود: «فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ»

مُبِين»^۱ یعنی پس به سوی خدا پناه ببرید، که من شما را از خطراتی کاملاً روشن می‌ترسانم و حذر می‌دهم. در آیه ۱۵۸ بقره می‌فرماید: صفا و مروه و سعی بین آن دو از شعائر الهی است: «أَنَّ الصَّفاَ وَ المَرَوَةَ مِنَ شَعَائِرِ الله...» و در آیه ۳۲ حج می‌فرماید: تعظیم و بزرگداشت شعائر الهی از تقوای قلب است: «وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ الله فَإِنَّهَا مِنَ تَقْوَى القُلُوبِ» پس با سعی صفا و مروه، قلب وارد تقوی می‌شود.

ارتفاع صفا، رمز تصفیة روح است، و ارتفاع مروه، رمز مروّت و مردانگی است.

زائر آنگاه که رو به جانب « صفا » دارد، سعی دارد که خود را تصفیه کند و از صفای الهی برخوردار شود و وقتی به سوی « مروه » می‌رود، سعی می‌کند تا مروّتی مردانه در خود ایجاد نماید.

تقصیر: قرآن در آیه ۲۷ سوره فتح می‌فرماید: «مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ» «حلق» به معنی سرتراشیدن و «تقصیر» به معنی کوتاه کردن مو، در اثنای احرام بر مُحرم حرام بود، ولی در بخش پایانی آن بر او واجب است و با انجام آن بسیاری از چیزهایی که بر مُحرم حرام بود بر او حلال می‌شود.

:

اول احرام می‌بندی با همان نیت و آرمان‌ها و مواظب باش محرم شدن را سَرسری نگیری و گرنه از نتایجی که باید از وقوف در عرفات و مشعر و منا برخوردار شوی، محروم خواهی شد. در همان مکه محرم می‌شوی و روز هشتم ذیحجه یعنی روز ترویج؛ پس از محرم شدن به سوی سرزمین عرفات حرکت می‌کنی و شب را در آن سرزمین با خدا راز و نیاز کنی، تا شایسته درک حضور در روز عرفه گردی، هر چه هست از ظهر تا عصر روز عرفه هست، چه پرده‌ها که عقب می‌رود، و چه تصمیمات بزرگی برای زندگی توحیدی که با وقوف در سرزمین عرفات در روز عرفه، که به او می‌دهند «وقوف در عرفات، برای رسیدن به معارف دینی و اسرار الهی نظام آفرینش است. تا بداند خداوند به همه نیازهای او واقف است و بر رفع آنها توانا است و خود را به خدا بسپارد و فقط او را اطاعت کند».

عرفات: خداوند دستور داد حاجی در سرزمین عرفات که خارج از سرزمین حرم است، یعنی در پشت دروازه حرم امن الهی به تضرع مشغول شود، تا شایسته ورود در سرزمین حرم الهی شود و بتواند بهره‌های لازم را بگیرد.

از دعای عرفه حضرت سیدالشهداء و دعای عرفه سیدالساجدین (علیه السلام) می‌فهمیم که چه خواسته‌های بزرگی را می‌توان در این سرزمین مطرح کرد، و چه ثنای عظیمی را می‌توان به دل راه داد. آری فرموده‌اند: در

این روز ملائکه تا باطن جان انسان‌ها سیر می‌کنند و قلب‌ها را حالت ملکمی می‌دهند. در چنین شرایطی بنده خدا می‌ماند و دعا و تضرع با خدای، تا هم بتواند شیطان بیرون و درون را سرکوب کند و هم آن چنان اوج گیرد که در توحید قلبی و عملی، راه صد ساله را یک شبه طی کند و بتواند با دعا‌های ناب، از بیت‌نفس به بیت‌الله هجرت کند.

مسلم در روز عرفه بهترین محل، صحرای عرفات است و بهترین انسان که بهترین کار را انجام می‌دهد، در روز عرفه حضوری فعال در روز عرفه در آن صحرا دارد، این است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «يُفْقِدُ النَّاسُ إِمَامَهُمْ، يَشْهَدُ الْمَوْسِمَ، فَيَرَاهُمْ وَلَا يَرَانَهُ» یعنی «مردم امام خود را گم کرده‌اند، او در مراسم حج و عرفه حاضر است، همه را می‌بیند و آنها او را نمی‌بینند» یعنی اگر کسی در آن صحرا حاضر باشد، یک نوع سنخیت با امام معصوم که عبودیت محض است پیدا می‌کند و مگر می‌شود در چنین شرایطی با امام زمانش بی ارتباط باشد، آری ممکن است ارتباط بصری پیدا نکند، ولی چرا ارتباط روحی و یا قلبی و یا سرّی، پیدا نکند؟! مسلم بعد از عرفه، حس می‌کند بندگی خدا برای تو معنای دیگری دارد، مگر نه این که امام‌زمان علیه السلام عین بندگی، یعنی عین رکوع و سجود و قیام و سلام است، عین انجام واجبات و عین دوری از محرمات است؟! پس از حضور در عرفات تو رکوع و سجده و حرام و حلال را در خود به معنی دیگری احساس خواهی کرد، و این عبادات را بُعدی از خودت می‌دانی، دیگر بندگی خدا برای تو یک تکلیف نیست که بر خود حمل کنی، یک نحوه ادامه حیات است، مثل نفس کشیدن است که زندگی را تأمین می‌کند.

بزرگترین گناه آن است که انسان در عرفات حاضر شود و گمان کند که خدا او را نیامرزیده.

مشعرالحرام: مشعرالحرام راهرو و دالان سرزمین حرم است، آن که در عرفات وقوف خود را انجام داد و به معرفت خاص، برای بندگی، و به ادب خاص برای رعایت حدود الهی رسید، می تواند در حرم امن الهی زندگی کند و دنیا برای چنین کسی حرم خواهد شد، پس یک شب باید در مشعر بیتوته کنی و از همان جا سنگ ریزه‌هایی برای رمی جمرات انتخاب کنی، تا در روز دهم در منی، شیطان را رمی کنی. مشعر، شب رسیدن به تقوا است.

عرفان قلبی و عقلی و مؤدب به آداب شدن در روز عرفه، که بدون تقوا و بدون نگرهبانی قلبی، نمی ماند را باید در مشعر به دست آورد. این شب برای همین است که سالک بتواند به خود آید و برنامه حفظ عرفه را تنظیم کند، سنگ‌های مناسبی برای طرد و نفی شیطان‌هایی انتخاب کند که می‌خواهند گوهر گرانبایه وقوف در عرفه را برابند. با عرفه تا آسمان اوج گرفت، ولی اگر مشعر نداشته باشد، آن همه صعود از دست می‌رود، ای قلب بیش از این بیدار شو، باید آن را حفظ کنی، ای خدا به حقیقت پیامبرت ﷺ این شب را برای ما مبارک کن که بتوانیم به تقوای کافی برای حفظ کردن آنچه به ما داده‌ای، نائل شویم. خدایا عرفه‌ام داده‌ای؛ مشعرم نیز بده، خدایا می‌ترسم حالا که شیطان نتوانست مرا از الطاف تو در عرفه محروم کند، با سرسری گرفتن کمالاتی که تو به من دادی، یعنی با بی‌تقوایی و با کم‌دقتی برای ماندن در دین‌داری، آنها را از من برابند، و

وای اگر در مشعر به من رحم نکنی، تقوایم عطا کن، خدایا به امید تقوا، در مشعر پا گذاشتم، به امید نگهبانی قلبی از آنچه به لطف تو به دست آوردم، این جا آمدم با ورود به مشعرالحرام که جزء حرم است حاجی باید بداند خداوند دوباره او را اذن دخول حرم داده، پس تفأل زند که خلعت قرب و قبولش داده‌اند و از عذاب خود ایمنش داشته، در زمرة بهشتیان قرارش داده‌اند.

منا: بعد از طلوع آفتاب به سوی سرزمین مبارک «منا» می‌آیی، سرزمین مقدس حرم، محل و مقصد همه انسان‌ها؛ «منا»، یعنی آرزو، سرزمین نیل به تمیّاتِ صادق و آزادشدن از آرزوهای کاذب، آرزوهای کاذب بود که موجب آزار بقیه می‌شد و یا قلب به وسیله آنها کینه پیدا می‌کرد، این جا حقوق همه چیز رعایت می‌شود و قلب‌ها از اراده به هر آزاری، پاک می‌گردد، این جا سرزمین به مقصد رسیدن است و با خدا روبه رو شدن و در انس با او نشستن، برای همین فرمود: «فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا...»^۲

سه روز ماندن در سرزمین منا، بدون این که اعمال زیادی داشته باشی برای آن است که در سرزمین حرم، دیگر خودت می‌توانی در تعالی خودت برنامه‌ریزی کنی، اینجا باید فکر کنی زندگی را چگونه پایه‌ریزی نمایی تا به بیشترین نتیجه برسی - چرا که داستان زندگی، داستان ماندن در حرم امن الهی است - چگونه باید در سرزمین منا تمرین به یاد خدا بودن در تمام زندگی را عملی کرد، در این جا به یاد آور که خداوند در

سرزمین امنِ پهن دشت زندگی‌ات، شرایط به یاد خدا بودن را، از طریق پیامبرش و امامانش فراهم نمود، و اگر به‌واقع قوانین دین توسط امام معصوم بر زندگی ما - حاکم نباشد، شرایط حضور حق در تمام ابعاد زندگی از بین رفته است و همین جا تصمیم بگیر که در ایجاد این امر مهم کوتاهی نکنی و به حکومت دینی بیندیشی.

این‌جا سرزمین یاد خداست و اگر در این سه روز به خوبی حق‌اش اداء شود، و گپ‌زدن‌های بیجا ما را مشغول نکنند، و اگر هم، مجلس انسی تشکیل می‌شود، از معارف الهی و تکالیف دین سخن به میان آید، آری اگر حق این سه روز به خوبی اداء شود، شوق ارتباط دائمی با خدا تمام جان ما را خواهد گرفت و مزهٔ یاد خدا ما را به سویی می‌برد که هرگز سیاهی‌های دنیا نمی‌تواند جذبه‌ای برای ما داشته باشد، چنان حالت ذکرِ ان‌شاءالله پیش می‌آید که در دل آن اسراری از عالم غیب گشوده می‌گردد.

آری یاد خدا مغز و جان حج است و این در سرزمین منا قوت می‌گیرد و می‌رود که افق‌های بزرگی را در منظر زندگی ما باز کند و برای همیشه از تنگی حیات دنیایی آزاد شویم، چراکه به همان اندازه که دوری از یاد خدا زندگی را تنگ و سخت می‌کند، مفتخر شدن به یاد خدا انسان را از تنگی زندگی می‌رهاند که در آیه ۱۲۴ سوره طه فرمود: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً» هرکسی از یاد خدا فاصله گرفت برای او زندگی تنگ و سختی است. چه آرزویی بالاتر از داشتن سرمایه یاد خدا و

دائم با او مراد شده داشتن، و این در منا یعنی سرزمین برآورده شدن آرزوها، تحقق می‌یابد.

کافی است حاجی از طریق فاصله گرفتن از گناهان چنین نور بزرگی را برای خود حفظ کند؛ لذا است حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «الْحَاجُّ لَا يَزَالُ عَلَيْهِ نُورُ الْحَجِّ مَا لَمْ يَلْمَ بِذَنْبٍ» برای حاجی همواره نوری است، تا مادامی که به گناه آلوده نشود.

رمی جمرات: در حین وقوف در منا باید به رمی جمرات دست زد و به همان اندازه که در این موقف و در کل حج، خدا را در قلب خود جذب می‌کند، شیطان و آرزوهای شیطانی را از خود دور می‌کند. باید در سرزمین منا آرزوها را متعادل کرد، رمی جمرات، شیاطین انسی و جنی را از قلب می‌زداید و اوّل از شیطان اصلی که پایه و اساس بدیهاست شروع می‌کنی و آن منیت کبری است در عقبه، و پس از آن با صفات پلید مثل حسد و بخل در روزهای بعد درگیر می‌شوی و این‌شاءالله با یاد خدا آنان را رمی می‌کنی.

قربانی: حیوانی در درون ما است که مانع سلوک انسانی ما می‌شود و سعی دارد میل‌های حیوانی خود را بر ما حاکم کند و باید پس از رمی جمرات و نفی آن صفات پلید، به سراغ این حیوان آمد و این نفس بهیمیّه را سر برید و به تعبیر امام سجّاد علیه السلام باید گلوی دیو طمع را برید و او را کشت، و در واقع خود را کشت تا در حیاتی برتر زنده شود.

حلق یا تراشیدن سر: در سرزمین منا یک مانع دیگر مانده است که باید از سر راه برداشته شود و آن توجه به جمال ظاهری است، اگر به واقع ادعا

داری که قلبت را آماده یاد او کرده‌ای پس باید این جمال ظاهری را به پای جمیل محض و رضای او قربانی کنی.

تراشیدن موی سر در منا، نشانه پاک شدن از آلودگی‌های اخلاقی و زدودن زنگارهای روح است که خطر از بین بردن یاد خدا را برای ما پیش می‌آورد.

زیارت خانه خدا: پس از حلق؛ به زیارت خانه خدا برای طواف می‌آیی، که باید قلب را به خانه توحید بسپاری، باید این دل برای همیشه خدایی شود. پس از طواف به گرد خانه توحید، و محکم کردن آن عهد اولیه‌ای که در طواف برای عمره تمتع انجام دادی، در مقام ابراهیم نماز شکر بجا می‌آوری، شکر به جهت چنین لطفی که ما را شایسته زیارت خانه خود نمود و مفتخر به چنین طوافی کرد.

سعی: در پی طلب رحمت حق، در حرم خدا و در خانه او، بین صفا و مروه به حرکت می‌افتی و قسمتی از مسیر را نیز نیمه دو حرکت می‌کنی تا نهایت یک تلاش طبیعی را بنمایی، هفت بار یعنی یک عمر.

طواف نساء: تا حال هر آنچه که بر تو حرام بود حلال شد و با به دست آوردن آن شایستگی‌ها، می‌توانی در آن نعمت‌ها تصرف کنی، اما خطری بزرگ در پیش رو داری، و آن خطر سقوط در دره شهوت جنسی و محروم شدن از آن ذخیره‌ای که به دست آورده‌ای، یعنی ذخیره یاد خدا. برای نجات از این خطر بزرگ، باید طوافی مخصوص و صرفاً برای حفظ یاد خدا در مقابل خطر شهوت جنسی انجام دهی، باز عهد اولیه یاد خدا را با طواف به گرد خانه خدا و به قصد امکان تصرف سالم در همسر خود،

شروع می‌کنی و پس از نماز در مقام ابراهیم، دیگر آن خطر رفع خواهد شد و دیگر تو آن نیستی که با تصرف جنسی با محرم خود از یاد خدا به در آیی، پس دیگر همسرت برایت حرام نیست.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی که به حج خدا موفق شد، نشانه قبولی حج او این است که از آن پس مرتکب گناه نمی‌شود.»

الصلوة

حضرت امام صادق علیه السلام برای این که حجاج به بیشترین بهره از حج خود نایل شوند؛ می‌فرمایند:

«چون اراده حج کنی، دل خود را از هر چه آن را از خدای عزوجل مشغول می‌کند و پرده میان تو و او می‌گردد، خالی کن. همه امور خود را به آفریدگار خود واگذار، دست از دنیا، و استراحت، و خلق بردار، و حقوق مردم را که بر ذمه توست، اداء کن و به مرکب و یاران و نیرو و جوانی و مال خود اعتماد نکن؛ زیرا هر که ادعا کند که از خدای خود راضی است و اعتمادش به غیر او باشد، آن غیر، دشمن و وبال او گردد، تا بداند که هیچ کس را قوت و قدرت و چاره‌ای نیست مگر به نگهداری و توفیق خدای تعالی، و آماده سفر مشو مانند آماده شدن کسی که امید برگشتن دارد، و با رفیقان نیکو رفتار کن، و اوقات نمازهای واجب و سنت‌های رسول خدا ﷺ را رعایت کن، و آنچه بر تو لازم است از ادب و بردباری و شکیبایی و شکر و مهربانی و سخاوت، به جای آر. و از ایثار و بذل توشه در همه اوقات دریغ مدار، و به آب توبه خالص گناهان خود را شست و شو ده، و جامه صدق و صفا و خشوع را در بر کن، و از هر چه تو را

از یاد خدای عزوجل باز می‌دارد و از اطاعت او مانع می‌گردد، احرام بند، و ندای الهی لَبَّيْكَ را اجابت گو، اجابتی پاک و خالص برای خدای عزوجل، و به ریسمان محکم او چنگ زن، و در دل خود با فرشتگان حول عرش طواف کن، چنان‌که با مسلمین در دور خانه طواف می‌کنی، و در وقت هروله از خواهش‌های نفس خود بگریز، و از قدرت و قوت خود بیزار باش. و چون به منا می‌رسی از غفلت و لغزش‌های خود بیرون رو، و آنچه بر تو حلال نیست و استحقاق آن را نداری، آرزو مکن و در عرفات به خطا و تقصیر خود اعتراف کن و عهد یگانگی خدا را که نزد تو است، تازه ساز و قرب او را طلب کن و در مزدلفه () از خدا پروا دار، و چون از کوه مشعر بالا روی بالا رفتن روح را به ملاء اعلیٰ به خاطر آر، و به هنگام قربانی، حلقوم هوی و هوس و طمع را بئیر و در وقت انداختن سنگ‌ریزه، خواهش نفسانی و پستی و دنانت و رفتار و کردار ناپسند را از خود بینداز و هنگام سرتراشیدن، عیوب ظاهری و باطنی را بتراش، و چون در حرم داخل شوی، در امان و حفظ و حراست الهی داخل شو و از متابعت نفس خود بگذر و خانه را زیارت کن در حالیکه در دل خود، عظمت صاحب‌خانه را جاداده و ثابت کرده باشی و به جلال و سلطنت او شناسا باشی، و در استلام حجر به قسمت الهی خشنود و راضی باش و به جهت عزت او فروتنی نما، و در طواف وداع، از هرچه غیر خداست وداع کن، و در مروه، خدا را از مروّت غافل مباش که از اوصاف خود فانی شوی، و بر شرط حج خود مستقیم و پایدارش باش و به عهد و پیمانی که با پروردگار خود بسته‌ای، وفا کن و بر آن تا روز قیامت ثابت قدم باش.

بدان خداوند تعالی حج را واجب نکرد و از میان همه طاعات آن را به خود مخصوص نگردانید، چنان که می فرماید: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»^۳ و پیامبر او هیچ سنت و عملی را در اثنای مدت مناسک حج به ترتیب آن مقرر نفرمود، مگر برای آمادگی و اشاره به مرگ و احوال قبر و زنده شدن مردگان و احوال قیامت، و بیان احوالی که بهشتیان و دوزخیان پیش از دخول بهشت و جهنم دارند به مشاهده کردن مناسک حج، از آغاز تا انجام، البته برای خردمندان.»

فصل چهارم،

حج در منظر اهل کشف و قلب

:

در عمره حج تمتع اهل طریقت: سالک اهل طریقت وقتی به حج بیت‌الله الحرام می‌روند در حین انجام و رعایت اعمال ظاهری، افق جان را متوجه بیت‌الله حقیقی و کعبه معنوی می‌نمایند، این‌ها در عین توجه به بیت‌الله ظاهری، نظر به بیت‌المعمور و لوح محفوظ می‌اندازند و در نگاه به کعبه، قلب انسان کامل را مدّ نظر دارند و می‌دانند همان‌طور که « کعبه اولین خانه‌ای است که بر روی آب ظاهر شد » قلب انسان کامل هم « اوّلُ ما خَلَقَ اللهُ » است و قلب صوری هم اولین نقطه‌ای است که در نطفه ظاهر می‌شود و شروع به زدن می‌کند؛ یعنی قلب زمین، کعبه صوری است و قلب جسم انسان، همان است که در سینه انسان قرار دارد، و قلب عالم هستی، انسان کامل است و باید در زندگی، هر سه لحاظ شود و توجه به هر سه ضروری است تا انسان بتواند راه توحید را بییابد و به بیت‌الله معنوی هدایت شود.

پس هر کس اراده کرد چنین حجتی را؛ واجب است که اول محرم شود از نفس و حظوظ آن، و باید حرام نماید بر خود همگی مشتبهات و حلال‌ها و حرام‌ها را مگر به قدر ضرورت؛ سپس به سوی حریم حقیقی و بیت معنوی متوجه شود، در این حال لَبِیک‌های چهارگانه واجب است و معنای آن، استغناى مالک ماست از اطاعت؛ و احتیاج اوست به حقّ «ذاتاً» و «وجوداً» و «حولاً» و «قوتاً» تا برای او محقق شود حقیقت عبودیت و کمال ربوبیت.

پس داخل مسجد صدر خود می شود که مسجد الحرامی است اطراف کعبه قلب که آن کعبه حقیقی است، و طواف می کند آنرا هفت بار، یعنی مطلع می شود بر آن هفت مرتبه، تا بشناسد حال خود را، و برداشته شود از او حجاب او، که آن اخلاق ذمیمه و افعال ردیه است که هفت حجاب است، به عده های درهای جهنم؛ و آن «عجب» و «کبر» و «حسد» و «حرص» و «بخل» و «غضب» و «شهوة» است، به حیثی که از او این هفت صفت زائل شود به هفت گردش و طواف، و متخلّق گردد به «علم» و «حکمت» و «عفت» و «شجاعت» و «عدالت» و «کرم» و «تواضع» و سپس نماز گزارد در مقام ابراهیم عقل؛ نماز شکر به سبب اتصاف او به این مقام، به محض الطاف الهی.

پس سعی بین صفا و مروه انجام می دهد؛ یعنی سیر می کند بین دو عالم ظاهر و باطن، تا محبوب خود را در آن دو نشئه مشاهده نماید و از آیات و نشانه هایی که متعلّق به آنهاست، مطلع گردد.

موهایش را در مروه تقصیر می کند، یعنی از سر خود ساقط می کند آنچه در او باقی است از انانیت و دوگانگی، تا از این طریق از احرام و افعال عمره خارج شود که آن نسبت به اصل حج تمتّع به منزله وضو است برای نماز، و تا حلال شود بر او آنچه حرام بود قبل از آن؛ چون عبد تا در «انانیت» و «وجود» و «غیریت» هست، چیزی برای او حلال نیست. و چون از این حجاب ظلمانی خارج شد، هر چیزی برای او حلال می شود.

پس برای حج تمتع احرام می‌بندد - در زیر ناودان قلب - چون از قلب است که حکمت و معارف به سوی قوا جاری می‌گردد - پس از آن متوجه عرفات اندیشه و کوه عرفان می‌گردد، به جهت وقوف در آن و اطلاع بر آنچه در حوالی و اطراف اوست، از آیات و معارف - چراکه اندیشه نسبت به بدن از یک جهت مانند کوه حراء، و از یک جهت مانند عرش معید است
 بین آدم حقیقی که آن روح است و بین نفس کلیه که آن حواء است، و نامیده نشد این حضرت به عرفه مگر به همین دلیل که: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» .

پس از آن در مشعر، رجوع می‌کند به مشاعر صدری و معنوی خود؛ یعنی حواس ده‌گانه، تا مطلع شود بر احوال هر یک، و خارج گرداند آنها را از حکم خود، و قرار دهد آنها را مطیع خالق و رب خود، به حکم این که فرمود: «كُنْتُ سَمْعُهُ وَ بَصَرُهُ وَ لِسَانَهُ» که من شنوایی و بینایی و گویایی بنده‌ام می‌شوم. چرا که تا حواس در تحت حکم انسان باشد، مطیع نفس امّاره و تابع شیطان هوی است و با اطاعت از خدا، همان حواس، مَرکبِ نفس مطمئنّه می‌گردد و تابع عقل می‌شود.

پس رجوع می‌کند به معنای عالم صدر، به جهت رمی و افکندن سنگ‌های اخلاق ذمیمه خود در وقت جمرات سه‌گانه که آنها «معدن» و «نبات» و «حیوان» است، یعنی باید تمام بهره‌های منیت و توجه به آنها، رمی شود تا وارد مقام اخلاص گردد. سپس متوجه ذبح نفس خود می‌شود

به طوری که باقی نباشد از او اسمی و رسمی یعنی «تُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» به سوی پروردگار خود نظر کنید و نفس‌های خود را بکشید!

پس متوجه حلق رأس می‌شود، یعنی رأس نفس خود را از انانیت و دیدن خود و فعل خود و حول و قوه خود، حلق کند و این حجابی بزرگتر از اوّل و از موانع استقامت است. با حلق کردن و با حذف آنچه که در اوهست، از مشاهده عالم کثرت به عالم وحدت سیر می‌کند.

سپس برگشت به کعبه برای طواف دوّم؛ یعنی برگشت به قلب جهت اطلاع از آن، از دیدن غیر، چنان که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «گاهی قلب مرا چیزی مانند ابر رقیقی می‌پوشاند و من از خدا هر شبانه روز، هفتاد بار استغفار می‌کنم» که این همان دیدن غیر است به جهت غلبه عالم بشری.

سپس در مقام ابراهیم، دو رکعت نماز می‌گزارد، به عنوان شکر وصول به محبوب و مقصود.

پس از آن به سوی منا، رجوع می‌کند به جهت رمی جمرات سه‌گانه در ایام تشریق؛ یعنی در ایام تشریق از کعبه قلب به منای صدر باز می‌گردد، در ایام تشریقی که روزهای توحید تفصیلی است و از آن تعبیر به توحید «فعلی» و «وصفی» و «ذاتی» شده است به جهت حذف آنچه ماسوای حق است در مراتب سه‌گانه، به حیثی که باقی نماند در نزد او مگر حق تعالی، و در منظر قلب او تمام خلق برداشته شود. حتی خودش. و حق را از حیث این که او حق است مشاهده نماید.

یک مرتبه در عالم وحدت، مجرد از همه اعتبارات و نسبت‌ها، و مرتبه دیگر در عالم کثرت و تحت پوشش اسماء و صفات جمال و جلال او، و مرتبه دیگر در عالم جمع بین آن دو که آن توحید جمع محمدی ﷺ است؛ در هر سه مراتب، جز حق در منظر او نیاید.

:

پس از قیام به دو حج فقهی و حج اهل طریقت؛ توجه به حج اهل حقیقت باید انداخت.

در این حج، اول باید از مشاهده عالم محسوسات احرام بندد، به این معنی که بر نفس خود، دیدن عالم جسمانیات و لذات آن را حرام گرداند.

پس از آن وارد عالم روحانیات شود در رسیدن به آن عالم بالفعل گردد و به صفات عوالم روحانی متصف شود و معارف ذات و خواص و لوازم عالم روحانیات برای او حاصل گردد. پس از آن به کعبه حقیقی که آن نفس کلیه معارف و حقایق آن است، توجه نماید و بر آن هفت بار طواف کند تا برای او به هر طوافی، حقایق باطنیه قرآنی تا هفت بطن حاصل شود.

پس به مقام ابراهیم؛ که آن مقام وحدت و حضرت ابدیت است متوجه شود، که همان عقل اول و روح اعظم است و دو رکعت نماز شکر می‌گزارد به جهت رسیدنش به آن حضرت؛ و آن دو رکعت عبارت است از: فای او؛ اول از عالم ظاهر و دوم از عالم باطن؛ حتی از نفس خودش. بعد متوجه سعی بین صفا و مروه می‌شود؛ یعنی سعی بین عالم ظاهر و عالم

باطن؛ تا با سعی و کوشش خود، بر آن دو مطلع گردد، و از کثرت قطع نظر نماید به مطالعه آنچه در ضمن آنهاست از وجود حق؛ تا در «مقام جمعی» که مقصود بالذات است، استقرار یابد، چنانچه پیامبر خدا ﷺ فرمود: «دنیا حرام است بر اهل آخرت، و آخرت حرام است بر اهل دنیا، و هر دو حرام است بر اهل الله»؛ «الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ الْآخِرَةِ، وَ الْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ الدُّنْيَا، وَ هُمَا مَعًا حَرَامَانِ عَلَىٰ أَهْلِ اللَّهِ»^۲ پس در مروءة عالم ظاهر که نهایت کثرت و تعدد است، تقصیر می نماید به ساقط کردن آنچه از انانیت و «وجود» و دیدن غیر، در او باقی است. و این تمام افعال عمره تمتع است.

سپس برای حج تمتع به سوی کعبه متوجه شود تا مشاهده نفس کلی نموده و بر حقایق آن اطلاع یابد، و احرام خود را نزد آن و در زیر ناودان عقل، آغاز نماید. پس از آن به مقام عرفات نفس و عقل در نزد کوه حقیقی که آن عرش صوری و مظهر عقل اول است، متوجه شود، تا با آن دو متحد و پیوسته گردد، به قوت معرفتی که برای او حاصل است به این که همگی واحد یکتاست، و لذا این مقام به عرفات نامیده شده که مقام معرفت حقیقی است و آن سوی این حضرت، حضرت دیگری نیست، مگر حضرت ذات و در این مقام، توحید جمعی که توحیدی محمدی ﷺ است، حاصل می شود. در توحید اول، خلق به کلی از نظر برداشته می شود؛

^۲ - عوالی العالی، ج ۴، ص ۱۱۹.

یعنی «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» و در توحید دوّم، همه صفات برطرف می‌گردد، یعنی «كَمَالُ الْإِخْلَاصِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ» در این مقام، انسان کامل، کامل و عارف عارف می‌گردد و بدین سبب واجب است برگشت به سوی خلق و تکمیل نفوس مستعدّه. و فرمود: «وَلَيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ»^۳ چنان که جنید گفت: «الْأَنْهَائَاتُ تَرْجِعُ إِلَى الْبِدَائِيَّاتِ» و این است سرّ رجوع حاجیان از عرفات به منا، پس رجوع کنید به منای عالم کثرت، که آن عالم مشاعر الهیه و مناسک ربانیه است و به آنها به نظر وحدت حقیقی نظر می‌افکند و مشاهده می‌کند آنها را به اعتبار این که آنها مظاهر الهی و محل‌های شعور ربّانی‌اند و عالم را از وجهی خلق و از وجهی حق مشاهده می‌کند.

پس در منای عالم ظاهر مشغول مناسک می‌شود از «رمی» و «ذبح» و «حلق».

اول رمی می‌کند در جمره عقبه که آن دنیا و متاع آن است به طبقات هفتگانه عالم عنصری؛ رمی کردنی که ممکن نباشد رجوع به آنها، و این رمی عرفان است که آنها را به رسمیت نمی‌شناسند، نه رمی عیان که رمی نظر است، و نه رمی تصرف، چون وقتی از عوالم ذکر شده مراجعت کرد، واجب است از برای او تصرف و تملیک در همه اشیاء.

پس از آن ذبح می‌کند نفس خود را باردیگر، ذبحی که ابداً به زندگی برنگردد - به زندگی دنیوی و مجازی - چون او به حیات حقیقی زنده شده

^۳ - سوره توبه، آیه ۱۲۲.

است که فرمود: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ». و یا در آیه ۱۲۳ انعام فرمود: «أَوْ مَنْ كَانَ مِنَّا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» یعنی آن که مرده بود و ما آن را زنده کردیم و برای او نوری قرار دادیم تا در بین مردم جامعه حرکت کند، آیا چنین کسی مانند کسی است که در ظلمات است و از آن خارج نمی‌شود؟ آری برای کافران آنچه انجام می‌دهند، زینت داده می‌شود.

پس از آن حلق می‌کند سر خود را؛ یعنی رأس نفس را حلق می‌کند از محبت به دنیا و متاع آن، حلقی که رجوع به آن ابداً نباشد و هرگز به آن میل نکند، چنان که حضرت علی علیه السلام دنیا را سه طلاقه کردند که در آن رجوعی نیست، یا چنانچه حضرت عیسی علیه السلام فرمود: «ای طالب دنیا! قبل از این که دنیا تو را نیش زند و هلاک گرداند، ترک تو آن را نیک‌تر و نیک‌تر و نیک‌تر است».

پس از این که به مقام بقاء، که مقام بقاء بعد از فنا است رجوع می‌کند و طواف نماید به کعبه ذکر شده؛ طوافی دیگر، یعنی مطلع می‌شود بر آن دیگر بار به هفت توجه: به مقتضای نشئت و مراتب وجودی خودش، که در آیه ۱۴ سوره نوح فرمود: «وَخَلَقْنَاكُمْ أَطْوَارًا» تا حاصل شود برای او، تصرف در هفت اقلیم زمین و ملکوت آسمان.

پس نماز گزار در مقام ابراهیم که وحدت حقیقی است، به دو رکعت نماز.

پس رجوع می کند به منای عالم کثرت در مراتب سه گانه ای که «معدن» و «نبات» و «حیوان» است و در سرزمین منا، سه روز از ایام الله به جهت تکمیل غیر تمام است و وقت حرکت به سوی وطن برای تکمیل مستعدان فراهم گشت.

«والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته»